

AAZARAKHSH

آدرس مکاتبتي:

Case postale 613

1020 Renens 1

Suisse (Switzerland)

شماره حساب بانكي:

UBS (United Bank of Switzerland)

A/C No: 243-GO526064.2

شماره حساب پستي:

10-23739-5

آذرخش

نشریه مستقل ملی و دموکراتیک

ناشر افکار انقلابی، سیاسی، اجتماعی

aaazarakhsh.afg@gmail.com

میرا بزم بر ساحل که آنجا
نوای زندگانی نرمخیز است
بدریا غلت و با موجش در آویز
حیات جاودان اندر ستیز است

آذرخش - دور دوم , شماره ۳۴ (مسلسل ۳۹)

اول می ۲۰۰۹ (۱۱ ثور ۱۳۸۸)

فهرست مطالب:

بهاران دیگری فرارسید	۲ ص	بهاران دیگری فرارسید	۲ ص
گوئید به نوروز	۳ ص	گوئید به نوروز	۳ ص
۸ مارچ یا سالروز	۵ ص	۸ مارچ یا سالروز	۵ ص
اول می	۸ ص	اول می	۸ ص
۷ ثور یا غده	۱۰ ص	۷ ثور یا غده	۱۰ ص
اولین رئیس جمهور	۱۳ ص	اولین رئیس جمهور	۱۳ ص
اشعار بهاریه	ص ۱۴, ۱۵	اشعار بهاریه	ص ۱۴, ۱۵
غربی ها با	ص ۱۸	غربی ها با	ص ۱۸
انتخاب یا	ص ۲۰	انتخاب یا	ص ۲۰
اعلامیه	ص ۲۲	اعلامیه	ص ۲۲
رژیم مزدور	ص ۲۳	رژیم مزدور	ص ۲۳
یک سال تمام بی	ص ۲۵	یک سال تمام بی	ص ۲۵



**فرارسیدن بهاران ۱۳۸۸ را با آرزوی نجات وطن
از توطئهء امپریالیست ها و رهائی واقعی باشندگان
آن از قید حاکمیت خائنین و جنگسالاران به فرد
فرد هموطنان تبریک و تهنیت می گوئیم!**

تنها وحدت نظر و عمل نیروهای ملی - دموکرات با نیروهای انقلابی برای طرد کامل
مداخلات خارجی می تواند امیدی برای فردای کشور و مردم آن باشد

بهاران دیگری فرار سپید



مبلغ هنگفتی را که به ملیونها دالر (و فرانک سویسی! زیرا نمونه های زیاد آن اخیراً دیده شده است) می رسد ، بعنوان «جبران خساره مالی به سبب اخراج» ، از کمیته رهبری آن مؤسسه دریافت می کند که چنین «عطاء بخشی» در ورای ماده قرارداد زمان استخدام آن شخص پنهان ساخته می شود... و آن شخص که منطقاً نایبست «آبرویی» برایش باقی مانده باشد ، با کمال راحت و اکثراً بدون پیگرد قانونی به زندگی خود ادامه داده و حتی سابقه مسلکی و تجارب خودرابه حراج می گزارد و بدینصورت بازهم در مسیر سودجویی و سوداندوزی فعال می ماند.

بازهم تأسف درینست که آنهمه معاملات دزدان کف و کالردار ، در روابط بین خود آنها خلاصه نمی شود بلکه همه فشار و ستم برضعیف ترین افراد که طبقه کارگر و زحمتکش جامعه است وارد شده و ملیون ها دالری را که دزدان رأس هرم در مقابل خبط و عدم کفایه دریافت می نمایند ، از خون آنهایی که در قاعده هرم زندگی بخور و نمیری را بمشکل پیش می برند ، دوباره حصول می شود. از همین روبرحان سرمایه داری فشار بیسابقه ای را برکارگران وارد نموده و پدیده انتهار و اعمال جنون آمیز در میان آنها هم دیده می شود.

ولی ضعف مادی آن اکثریت «ضعیف» و محروم ، قوتی را درقبال دارد که فقط با رهبری سالم و سمندهی مدبرانه خواهد توانست همچو امواج خروشان سیل خشمگین ، بیخ و بن بنای استعمارزالوها را برکنند و با روفتن گند و کثافت متراکم شده نظام سرمایه داری ، بشریت را ازمرض مزمنی که بدان دچار است برهاند و با قوت بازوی دورانساز طبقات زحمتکش جامعه ، این جهان را که دیگرشاهد هرگونه بربریت و وحشت است ، بالاخره انسانی سازد. برخلاف ادعا و تمسخر نمایندگان نظام فرتوت حاکم بر اکثریت مطلق جهان ، این آرمان نه «بوتوپی» است و نه هم یک اندیشه تاریخزده بلکه از حرکت پرشکوه تاریخ الهام گرفته و برآن تکیه دارد.

از همین حالا نعره های رعدآسای کارگران که هرروزصدها تن شان کارهای خودرازدست می دهند ، زمین را در زیرپای زالوهای سرمایه بلرزه درآورده است. آرزومندیم تادادخواهی بحق زحمتکشان جهان به آرخش خشم آنها مبدل گشته و بارش سیل آسای بهاران عدالت اجتماعی را به ارمغان آورد و فضای این کره خاکی را که درحال حاضرهای آن از بوی باروت مشبوع بوده و از شگوفه نازک درختان آن قطرات خون انسان فرو می ریزد ، با شمیم روابط واقعاً انسانی معطر سازد.

آری! بازهم فصل سرما رخت بست و بهاران با نرمش خاصه آن با اکیل هائی از شگوفه تبسم گرم طبیعت را برانسان ها ارزانی می دارد. ولی آیا در تمام نیمه شمالی کره خاکی مقدم بهار چنین تعبیرات شاعرانه و ظریفانه را برای همگان یکسان به ارمغان آورده است؟ مسلماً که نه!

نظام جهانخوار سرمایه داری که با منطق انباشتن سود بی انتها برای چندین سال متواتر در اوج فرحت و نشئه استثمار زحمتکشان در فقیرترین ممالک جهان (وفقیرتترین لایه های اجتماعی ممالک پیشرفته صنعتی) فقهه سر داده بود ، با بحران بیسابقه ای روبرو شد و بیکارگی از آن «برج عاج» پائین افتاد. این سقوط تا آن حدی رسوا بود که حتی سردمداران کشورهای بزرگ سرمایه داری از منحط بودن روابط سرمایه داری انکار نتوانسته و اینجا و آنجا در گردهمائی های خود که با اضطرار انجام می شود ، سخن از «انسانی ساختن» روابط سرمایه داری می زنند. مثال برجسته آن نیکولا سرکوزی رئیس جمهور فرانسه می باشد. ولی با تمام وسعتی که ابعاد بحران سرمایه داری روز تا روز بخود می گیرد ، سردمداران سرمایه جهانی مذبحانه می کوشند تا آن بحران را کوچک و نه چندان مهم نشان داده و کوزه و کاسه را برسر «نوع وحشی لیبرالیزم» سرمایه داری و چند تن سودجوی رسمی بازار اسعار که گویا بلند پروازی نموده اند ، می شکنند.

آنچه جالب است و در دهه های اخیر بوقوع نیپوسته بود ، رنج همزمان دارا و فقیر ازین بحران است. در چند ماه گذشته ، چندین سرمایه دار بزرگ دست به خودکشی زده اند زیرا بصورت غیرمترقبه سرمایه شان ارزش نیادله خودرا از دست داده و یا هم بانک مربوطه شان ورشکست شده است. چند واقعه بیسابقه دیگر هم اخیراً رخ داده است و آن اینکه ، فرد قبل از خاتمه دادن به حیات خود ، تمام اعضای خانواده خودرا بقتل رسانده است. با آنکه این پدیده عام نشده اما تأثیرات سو بحران در مجموع طبقه پولدار را مغموم و دچار دلهره ساخته است. ولی کاش آن قماش زالو بار رنج خودرا تنها بدوش کشیده و ستمدیدگان جهان را بایافتن بهانه و دستاویز تازه بیشتر مورد فشار و استثمار قرار ندهند.

باید خاطر نشان ساخت که بهران سرمایه متأسفانه سقوط نظام سرمایه داری نیست. بهمین دلیل تناقضاتی را ما همه روزه شاهد هستیم. بدین معنی که اگر از یکطرف درزهائی در بنای آن نمایان می شود ، از طرف دیگر بالگدمال نمودن توده های زحمتکش جهان ، سرمایه داران تلاش بعمل می آورند تا آن درزها و شکاف ها بزودی مرمت شوند. یکبار می بینیم که فرد مقتدری در رأس یک مؤسسه و جهی به نسبت عدم کفایه ، «غرق نمودن» وجوه شرکاً و ورشکست ساختن آن شرکت ، آماج انتقادات بیرحمانه و اتهامات شدید همتهای خود و خبرنگاران و سیاسیون قرار می گیرد تا جایی که با فروافتادن نقاب ، دزدبودنش را به اثبات می رساند. ولی همین فرد

به امید آنچنان بارانی و آنچنان بهارانی!

گوئید به نوروز که امسال نیاید!



نوشته: تیمور

انسان در بند افغانی را سالهای متمادیست که از بهار خبری نیست. کوه ودشت و دمن این سرزمین در زیر چکمه های کین توزانه عساکر امریکائی و متحدین غربی شان پامال گردیده و میسوزد. ولی در دل گداخته کوهپایه های پر از برف این سرزمین، آتشفشان خشم و غرور هنوز نهفته بوده که هر دم می تواند با پیدا نمودن منفذ انقلابی - نه ارتجاعی - فوران نموده کوله بار و خرگاه پر زرق و برق دشمن را، همانند ساز و برگ همکیشان انگلیسی و شوروی شان، به تباهی و نا بودی بکشاند.

فصل بهار از دید انسان استعمار زده همچون گل پژمرده رنگ باخته و زردگون است زیرا انسان استعمار زده خود و همکنان خود را تحقیر شده و اسیر بند استعمار گر پنداشته و بهارش را نیز در چنگال سیاه استعمار اسیر و تحقیر شده، همانند گل پژمرده میبیند.

استعمارگران در طول تاریخ استعماری خود یگانه سدی را که به مثابه مانعه تشخیص داده اند، عبارت است از فرهنگ اصیل انقلابی و سنت های والای انسانی سرزمین محکومان. استعمارگران امریکائی تا زمانیکه این سد و مانعه را درنوردند، هیچگاهی نخواهند توانست سلطه استعماری مستقیم خویش را در افغانستان استحکام و قوام بخشند.

بنا بر این، استعمار با استفاده از ابزار و مجاری گوناگون میخواهد که فرهنگ اصیل انقلابی را ضربه زده به سرعت به محو آن پردازد و بجای آن فرهنگ مسخ شده استعمار غربی را ترویج نماید. استعمار جهت بدست آوردن این موقعیت با استفاده از شیوه های گوناگون تلاش می ورزد تا به اهداف و مقاصد خویش نایل آید. یکی از این اهداف که لبه تیزش تا اعماق ارزشهای معنوی و تاریخی کارگر افتاده است، زهراشنیها بوسیله وسایل سمعی - بصری، رسانه ها، تلویزیون ها، جراید و مجلات می باشد که نقطه اوج غیرت و عزت انسان استعمار شده افغانی را نشانه گرفته تیرش را به اهداف از قبل تعیین شده رها می نماید. ترویج فحشا و بی عزتی یکی از اهداف استراتژیک استعمار است تا بوسیله آن غرور و عزت نفس افغان ها را پامال سازد.

ولی استعمارگران کور خوانده اند. تاریخ گواه است که افغانستان بیشه فرزندان سلحشور، سنگر ستیز و مقاومت، و از لحاظ تاریخی، گورکن استعمار بوده است (شکست استعمار انگلیس و فروپاشی سوسیال امپریالیسم روس تا هنوز در اذهان حاکمان آن جولان دارد). پس بنا بر این، استعمار امریکا نیز سرنوشت بهتر از همطرازان استعماری اش نداشته و نخواهد داشت. ولی برای دستیابی به مقاصدش و تخیل گسترش امپراطوری خود در کشور جنگ زده ما افغانستان، به بمباران قرأ و قصابات دشمن سوز ما پرداخته در سرمای سرد زمستان بر مردم بیچاره ما از زمین و هوا به دهها تن بم ریخته آنها را به خاک و خون میکشاند تا عطش امپراطوری استعماری اش را علی العجالة فرو نشاند.

استعمارگران روسی، امریکائی و همکنان غربی شان از مدتها بدینسو جهت رسیدن به مقاصد شان به پرورش مزدوران بی مقدار بومی، همانند خود، در سلطه قلمرو استعماری خود پرداخته اند تا بوسیله آنها در قلع و قمع مردم بومی سرزمین اشغال کرده بهره جسته با پرداخت چند دالر، تنی چند از عناصر "روشنفکر" استعمار زده را استخدام مینماید تا اهدافش را تأمین نماید. برای تحقق این مأمول، هستند روشنفکر نماهای سرخورده و مایوس که سر به هر آستانی زده و از لحاظ ماهوی عاری از هرگونه ارزش معرفتی و تاریخی بوده و پیوسته در خدمت استعمار و متحدین شان زیسته اند. استعمارگران این قماش را در خدمت خود قرار میدهند و برضد روشنفکران اصیل و انقلابی به اشکال مختلف بکار برده و با استفاده از ابزار مختلف برای تأمین مقاصد استعماری خود متوسل میشوند. این قماش جراید و مجلات حامی و مبلغ استعمار را به نشر میسپارند و احزابی را زیر نام دیموکراسی ایجاد مینمایند. قوانین عاریتی ساخته و پرداخته استعمار برای حمایت نظام چاکر و مزدور «کرزی» را توجیه اصولی نموده به مدح و ثنا خوانی مدرنیز/سیون و جامعه مدنی در سرزمین اشغالی افغانستان می پردازند تا به مقام ولب نانی برسند.

این شستشوی مغزی توسط استعمارگران نه تنها برای روشن فکر استعمارزده بلکه به عناصر سرخورده و مایوس نیز سرایت داده میشود، تا از یک جانب برای تأمین مقاصد استعمارگرو اجرای ماموریت جاسوسی آنها کارگر افتد و از جانب دیگر، چماق دست استعمار باشد غرض شناسائی و سرکوب روشن فکران اصیل ملی و انقلابی که با منطق برآن آگاهی علمی و فلسفی، جوهر و درونمایه استعمار را با تمام خصالش میشناسند. در اینجا روشن فکر رسالتمند و انقلابی یا از مسیر اصلی افشای استعمار و مقاصد شریرش منحرف ساخته میشود و یا درهاله توطئه مورد شناسائی و پیگرداشغالگران امریکائی و چاکران مزدور آنها قرار گرفته و سرانجام تک تک این فرزندگان چیده شده و همانند دوره مزدوران رژیم دست نشانده روس، یعنی خلقی ها و پرچمی ها مورد سرکوب قرار می گیرند تا هر جنابیتی را که استعمار بخواهد بدون درد سرانجام دهد. در امتداد این روند استعماری، ارتجاع و بنیادگرانی به فرموده آن شهید فرزانه "همدست و همره استعمار بوده است"، چنانکه در طول تاریخ، استعمار پشتوانه ارتجاع و ارتجاع پایه استعمار بوده است.

استعمارگران امریکائی و متحدین شان جهت استحکام سلطه استعماری خویش با بکار بستن مبالغ و امکانات اندک و با استفاده از سیاست دفع الوقت غرض گشایش راههای مواصلاتی و دسترسی به قرأ و قصبات، به ایجاد پلها، پلچکها، حفر چاهها، فیرریزی سرکها با کیفیت درجه سوم، ایجاد مکاتب و کلینکهای صحی، مردم حرمان کشیده مارا فریب داده از لابلای این باز سازیها میان مردم ما جاسوس سازیها می نمایند تا اسرار مکنون قرأ و قصبات مارا به چنگ آورند، تا هر آنیکه استعمار بخواهد مردم سرزمین افغانستان رادر هر جائی از کشور بدون موانع سرکوب نماید و بدینگونه این ملت سرفراز را از پا در آورده اسیر و محصور خویش بگرداند.

در چنین شرایطی، بهار و بهاران این سرزمین اشغالی چه خروش و چه شور و حالی می تواند داشته باشد؟ شرایطی که سرزمین اسیر من در بند استعمارگران دهان پاره امریکائی بوده و در آن سروری دارند. حال تو برایم بگو که بهار در بند و اسارت هم میتواند بهاری باشد؟

هر گز نه!

به امید آزادی و رهائی!

بهار ۱۳۸۸ افغانستان

به امید بهار واقعی انسان آزاده افغانی!



**هدف اشغالگران و ایادی بومی شان غیر از به انقیاد کشیدن مردم ما و چپاول
ذخائر زیرزمینی کشور ما چیز دیگری نیست!**

۸ مارچ یا سالروز تجلیل از مبارزات دلیرانه نیمه ای از پیکر اجتماع

۸ مارچ یا روز جهانی زن هر سال در نقاط مختلف جهان تجلیل شده و مراسم و ضیافت های رسمی به منظور ارج گذاشتن به مقام ، مبارزات دلیرانه و خدمات زنان در جامعه تدارک دیده می شود. این قرار سالانه ماوراء مرزهای طبقاتی صورت می گیرد که از یکسو نکته ای مثبتی بوده نوعی همبستگی تلویحی زنان سراسر دنیا را القا می کند ولی در عین حال به علت همین نبود مرز طبقاتی متأسفانه جنبه فرمایشی و تشریفاتی این روز مهم توسط بورژوازی حاکم بر شرایط واقعی و مبارزه عادلانه و انسانی زنان محروم دنیا متبازتر ساخته می شود و آنها را تحت الشعاع قرار می دهد.

مثال زنان معصوم و محروم جامعه ما کاملاً گویا است. آنها اولین بار در تاریخ معاصر افغانستان لذت آزادی نسبی اجتماعی را در دوره زمامداری شاه امان الله در دهه بیست قرن گذشته چشیدند زیرا دیگر مجبور نبودند با پرده های تنگ یا ضخیم تحمیلی مردسالاران چهره های خود را از انظار ببوشانند. و از آنجائیکه سواد و معارف در صدر اولویت های آن شخصیت ملی قرار داشت ، برای اولین بار جمعی از دختران جوان مکاتب پایتخت به کشور ترکیه (کشور مسلمان ولی با حکومت غیرمذهبی) برای ادامه تحصیلات فرستاده شدند.

گرچه بعد از سقوط دولت امانی متأسفانه انواع حجاب دوباره بر زنان کشور تحمیل شد ولی برای جلب خوشبینی منورین و با تقلید از ریفورم های شاه امان الله ، ترک حجاب زنان در زمان صدارت سردار داوود در دهه شصت میلادی جایز اعلام گردید. اینبار پشتیبانی دولت از آن حق انسانی نیمه ای از پیکر اجتماع ، نسبی بود و نه هم کدام ستراتیژی روشن در درازمدت برای آزادی بیشتر زنان در اجتماع وجود داشت. با آنهم نوعی از آزادی اجتماعی برای زنان تأمین گردید که در تمام دوره بعد از صدارت داوود در زمان سلطنت ظاهرشاه دوام کرد ولی با به قدرت رسیدن داوود به عنوان رئیس جمهور ، کدام تغییر کیفی چشمگیر در موقف زنان به نظر نرسید.

بعد از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ و به قدرت رسیدن حکومت دست نشانده روس ، آزادی زنان وسیله ای شد برای پیشبرد اهداف سیاسی و حزبی و با وجودیکه از نگاه نظری در ظاهر زنان کاملاً برابر با مردان و حائز تمام حقوق اجتماعی و سیاسی شدند و لی در عمل ، شرط رسیدن به پست های اداری ، مقام بلند دولتی و بازی نمودن نقش مؤثر در جامعه برای زنان (به استثنای اقلیتی که قبلاً عضو حزب بودند) ، پیوستن به حزب مزدور و خودفروخته «خلق» - پرچم بود. و از آنجائیکه «مترقی» بودن در قاموس باند مزدور روس مفاهیم دیگری داشت ، پیوستن دختران جوان و زنان به حزب اگر از یکسو درهای بسته اجتماع را بر روی آنها باز می نمود ، از طرف دیگر یکتعداد از آنها را آگاهانه یا ناخودآگاه به طرف انحراف اخلاقی و... می کشاند. عده ای از اعضای انانث حزب بدنام که سالها در فن جاسوسی و بدکارگی تعلیم دیده بودند ، بهترین دلان دولت برای جلب و جذب اقلیت اندکی از دختران و زنان معصوم جامعه ما بودند که در اثر فشار اجتماعی در دام حزبی شدن می افتادند. نمونه های حضور دختران جاسوس باند «خلق» - پرچم در آن زمان در پوهنتون کابل و در بعضی دواپر دولتی سراغ شده می توانست.

بعد از تشدید مقاومت مسلحانه مردم ما علیه سوسیال امپریالیزم و مزدوران داخلی آن ، شماری از جواسیس زن به بیرون از مرزها گسیل شدند تا با ظاهر آواره و پناهنده در مجامع مهاجرین رخنه نمایند. شاهدان عینی اظهار داشته اند که آن زنان جاسوس ، به طور مثال در محیط زن ستیز و قرون وسطائی پاکستان ، به آن گونه حرکات و جلوه نمائی هائی دست می زدند که آشکارا به منظور جلب توجه مردان پاکستانی و بدنام نمودن و آماج نفرت قراردادن زنان شریف و بی پناه مهاجر بود. و درست همین بی باکی های عمدی آن بدکاره های گماشته شده بود که برای احزاب اسلامی مقیم پاکستان بهترین بهانه نو برای توجیه ضدیت شان با زنان داده زمینه پیگرد و سرکوب علنی زنان افغان را در محیط مهاجرت برای آن زن ستیزان مهیا ساخت.



ملکه ثریا اولین ممثل آزادی زن در افغانستان در سفر برلین (۱۹۲۸) به همراهی شاه امان الله

افغانستان در دوره حکمروائی جهادی ها دیده شده است. باری ولی «مسعود» - برادر احمدشاه «مسعود» و سفیر «اتحادشمال» در لندن - مهمان برنامه تلویزیونی «هارد تاک» بی.بی.سی. بود. وی ادعای مصاحبه کننده را که گفت قوای «اتحادشمال» (طرفداران احمدشاه «مسعود») به مقابل زنان از خشونت و بدرفتاری کار گرفته و بر آنها تجاوز جنسی نموده اند، با عصبانیت و قاطعیت رد نمود. در همین لحظه مصاحبه کننده رَوک میز را باز نموده گزارش چندین صفحه ئی مؤسسه عفو بین المللی را بیرون کشیده به او نشان داد که همه آن گزارش (قرار اشاره خبرنگار)، حاکی از حمله قوای «مسعود» بر زنان، تجاوز بر آنان و ارتکاب جنایات گوناگون در حق آنها بود. در برابر آن سند موجه و رسوائی کتمان ناپذیر، ولی «مسعود» چنان خود را باخت و در چوکی فرو رفت که گاه گوش خود را می خارید و گاه بینی خود را.

جنایات طالبان در حق زنان که کاملاً شهره آفاق است و هیچ فلم وحشتناک ساخت هالیوود نمی تواند با لحظه ای از آن وحشت و دهشتی که طالبان در حق زنان کشور ما روا داشتند (وهنوز هم دوام دارد!؟)، همسری نماید. ولی بدرفتاری و جنایات طالبان در حق زنان کشور ما «اختراع» خود آنها نیست بلکه از نگاه اندیولوزیک و تکیه معنوی، آن پاده و وحوش، از نظام مفراطاً عقبگرا، زن ستیز و ضدانسانی آل سعود و گروههای همفکر و هم قماش آنها الهام گرفته و می گیرند. و درست در همینجاست که سؤال به میان می آید که با آنهمه جدیتی که اضلاع متحده آمریکا و دیگر ممالک «متمدن» در قسمت تطبیق و دفاع «حقوق بشر» به خرج داده و حتی با اندک تخطی از آن، انگشت ملامت و اتهام به رقبای خود دراز می کنند، چگونه است که در مورد عربستان سعودی و چوچه و بچه «گورزای» آن کاملاً کر، کور و گنگ هستند؟ این خود ثبوت مکر و فریب «جهان آزاد» در رابطه با موقف زنان و دفاع از آنان می باشد.

اتهام فحشاء بردو زن در ولایت غزنی توسط طالبان



قربانیان طالبان بیخبر از اعدام خود لحظاتی قبل از شلیک در شب شنبه ۱۲ جولای ۲۰۰۸

از طرف دیگر، ادعای دولت مزدور روس مبنی بر دفاع از حقوق زنان زمانی قلابی و دروغین از آب درآمد که با قتل هزاران مرد نان آور خانواده ها، آن نظام ملعبه دست بیگانه، اکثریت عظیمی از زنان را در موقف جانکاه مجبوریت تأمین معیشت خانواده های شان قرار داده و علاوه بر ثقلت رسیدگی های معمول روزانه به کودکان و اعضای خانواده، بار به دست آوردن «قوت و لایموت» را هم بر گردن زنان بیوه و دختران جوان و خردسال انداخت. به عبارته دیگر، هرگاه احزاب بدنام و بنیادگرای اسلامی هزاران هتک حرمت و هتک ناموس و صدها مظالم دیگر را بر زنان کشور ما روا داشتند و برادران تئی اسلامی آنها - طالبان - وحشت و دهشت در حق زنان را به حدود غیرقابل تصور وسعت دادند، همه و همه این جنایات از جنایات نابخشودنی و تاریخی باند «خلق» - پرچم ریشه می گیرد که به خاطر خوشخدمتی به یک قدرت استعماری به ظاهر مردمی و با عطش قدرت بادآورده، بدترین خیانت را در حق زنان شریف کشور ما انجام دادند. جنایتکاران «خلق» - پرچمی حتی تا ایندم با تکیه بر ساده لوحی عده ای خود را هنوز هم «مدافع زن» در جامعه جا می زنند و در مقایسه با پاده های انسان نمائی که بعد از آنها قدرت دولتی را یکی به دیگری واگزار گردیدند، خود را «انسانی» و «مترقی» جلوه می دهند. اما این را نباید فراموش نمایند که جنایات بیبشمارشان را نمی توانند برای همیشه از انظار قربانیان ستم شان بپوشانند.

به کرات اتفاق افتاده بود که بکنفر «خلق» - پرچمی که دیگر از زندگی با همسر خود خسته شده بود، قتل وی را صحنه سازی نموده و بعداً به آن جنایت و آدمکشی نمای تصادفی داده و در برابر «عدالت» به علت حزبی بودن («مبراً از شک»)، بری الزمه پنداشته شده و با کمال راحت به زندگی عادی خود دوام می داد. قتل شریفه فارغ التحصیل سال ۱۳۵۹ شعبه انگلیسی پوهنخی ادبیات پوهنتون کابل توسط شوهر پرچمی اش و قتل دختر محمد کاظم قفلساز (قفلساز مشهور کابل از باشندگان منطقه شاه شهید) توسط شوهر پرچمی اش صرفاً دو نمونه از آن جنایات بی بازخواست حزبی های مزدور روس است. هیچیک از آندوزن معصوم حزبی نبودند.

آنچه در زمان فرمانروائی بنیادگرایان بر زنان روا داشته شد کاملاً آشکار است. اعضای کدام حزب و تنظیم نبود که با زنان بدرفتاری نمودند و یا بر زنان و دختران جوان تجاوز نمودند و آنها را آشکاریا پنهان مبدل به کنیز نمودند؟ («زن فروشی» های رسول سیاف در بیرون مساجد پاکستان لکه ننگ ابدی است برجبین آن دلال شیخ های عرب). و هرآنگاهی که جنایت و تجاوز جنسی شان افشاء شده و «آبروی» شان می ریخت و رسوا می شدند، زن مورد تجاوز قرار گرفته را در محضرعام به جرم زنا سنگسار می نمودند. نمونه هائی ازینگونه جنایات در ولایات شمال

نشریه «آدرخش» مبارزه زنان کشور راجزء لاینفک مبارزه مترقی و واقعاً انقلابی کشور دانسته و به دلیل همین موضعگیری واحد بوده که در مرام نشراتی «آدرخش» ذکری از یک جبهه مبارزاتی جداگانه زنان صورت نگرفته است.

ما درحالیکه دروغ و تزویر رژیم دست نشانده امریکا - دولت «کرزی» و شرکا - و حامیان غربی آن در مورد دفاع از حقوق زنان افغان را شدیداً محکوم می نمائیم ، مبارزه به حق زنان کشور را در راه رسیدن به آرمانهای والای ملی و انسانی شان خروشانتر می خواهیم و صفحات این نشریه را برای انعکاس رنج های زنان قربانی رژیم های منحط ۷ ثوری ، ۸ ثوری ، طالبی و مودل غربی چند دهه اخیر باز نگه می داریم.

**فقط زنان آزاده می توانند فرزندان آزاده
به جامعه تقدیم نمایند!**

**به پیش در راه امحای مظالم بر
زنان ستمدیده کشور ما!**

پیروزباد مبارزات مترقی و انقلابی زنان!

«هیوادوال کابلی»



اجساد قربانیان در همان نقطه بروز یکشنبه ۱۳ جولای

متعاقب حمله امریکا و متحدین به افغانستان ، همسر رئیس جمهور آنکشور - لورا بوش - علم دفاع از زنان افغان را بلند کرد و درینجا و آنجا خودرا مدافع آنان وانمود کرد ولی آیا تا امروز کدام بهبودی در وضع زندگی زنان کشور رخ داده است؟ هنوز هم نطقه های تلویزیون ، به شکلی از اشکال ، باید حجاب اسلامی را مراعات نموده و «کله بسته» بر پرده تلویزیون ظاهر شوند. کوچکترین برهنگی عادی (قسمت بالاتنه) زن در قلم های «مشروع» تلویزیون سانسور می شود. و چه تعداد زنان و دختران جوان که فریب آزادی های دروغین نظام بادآورده امریکائی (نظام پوشیده طالبان) را خوردند و به فجیع ترین شکلی در بیرون و یا در داخل چاردیواری خانه های شان در برابر چشمان وحشتزده فرزندان و اعضای خانواده شان به قتل رسیدند؟

با وجود اینهمه واقعیت های دردناک ، هنوز هم دولت دست نشانده به ریاست «کرزی» و بادار امریکائی وی با متحدینش ، زمزمه گفتگو با طالبان «معتدل؟؟» را بالا نموده و می خواهند تصویر «انسانی»ی از طالبان به دست دهند تا نه تنها اهداف مشخص خودرا که هیچ رابطه ای با منافع توده های ستمکشیده کشور ما ندارد ، به پیش برند بلکه اذهان عامه جهان را نیز یکبار دیگر در رابطه با واقعیت های هولناک افغانستان فریب داده و تا مدتها معافیت بخشند.



مشت گره شده زن مظلوم و ستمدیده که می تواند نمایانگر خشم به حق مجموع ملت ما در برابر جنایات قوای خارجی و ابادی داخلی شان باشد



مهتر مهر ز ندر

اعرابئی خدای بدو داد دختری
و او دخت را به سنت خود ننگ می شمرد
هرسال کز حیات جگرگوشه اش میگذشت
شمع محبت دل او پیش می فسرد
روزی بخشم رفت و زوسواس عار و ننگ
حکم خرد بدست رسوم و سنن سپرد
بگرفت دست کودک معصوم و بی خبر
تا زنده اش بخاک کند ، سوی دشت برد...

♡♡♡

او گرم گورکنند... و از جامه پدر
طفلک به دست کوچک خود خاک می سترد

«باستانی پاریزی»



اول می یا روزبین

المللی همبستگی

کارگران جهان



واکنش در برابر اول می گوناگون است. درحالیکه نیروهای صادق انقلابی در کشورهای پیشرفته صنعتی جهان اینجا و آنجا، با قبول سرکوب توسط پولیس تا به دندان مسلح بورژوازی، دست به تظاهرات می زنند و خلاف اتهام بیشرمانه مقامات که آنها را «بی بند و بار» و «خرابکار» وانمود می نمایند، این خود تظاهرکنندگان اند که اکثراً قربانی تحریکات پولیس شده و با اندک مقاومت و یادفاع از خود، به وحشی ترین شکل مورد حمله و لت و کوب و بازداشت قرار می گیرند. گمان می رود که بعضاً مقامات خود عناصر خرابکار را با نمای تظاهرکننده در تظاهرات نفوذ داده و آن

مُهره های پوششی با تقلید از احساسات و شعارهای تظاهرکنندگان (آنهائی را که مقامات، «چپ افراطی» می نامند)، در نقاط معینی از شهر دست به شکستادن و تخریب دارائی های عامه می زنند و تظاهرکنندگان دیگر را به دنبال خود می کشانند. البته این فرضیه خشم به حق تظاهرکنندگان و حمله توسط آنها بر نمادهای نظام سود و سرمایه را نفی نمی نماید.

ولی ریفورمیست ها که اکثر اوقات در چوکات احزاب سوسیال - دموکرات و سندیکاها می فرمایند که اروپائی فعالیت دارند، درین روزها قرائت مقالات و ابراز احساسات «انقلابی» که فقط محدود به همان لحظه است همراه با کف زدن ها و چند شعار دقیقاً محاسبه شده که رژیم بورژوا را تخریش ننماید، در مقابل چند تن انگشت شمار در نقطه ای از شهرویا در تالاری، مقدم اول می را گویا گرامی میدارند و با فروش دسته هائی از گل سوسن گویا تعهد همبستگی خودبا کارگران جهان را تجدید می نمایند...

البته در شهرهای بزرگ صنعتی مانند پاریس، برلین، لندن و غیره، تظاهرات از نگاه

کمی به مراتب بزرگ بوده و تمایلات مختلف سیاسی چپ را احتوا می نماید. اما آنچه را مقامات دولتی و پولیسی نظام حاکم «هسته سخت» چپ می نامند و با آسانی برچسب «تروریست» را بر آن می زنند، آماج اصلی خصومت و سرکوب است زیرا با وجود عدم تناسب کمی با «چپ رسمی»، بیشترین ترس و لرزه را بر اندام مقامات می اندازد. نمونه بارز آنرا در پایتخت کشور یونان می توان مشاهده کرد که مرکب از محصلین و استادان پوهنتون می باشد و از ماهها باینطرف خواب راحت را بر مقامات دولتی (فراموش نباید کرد که یونان عضو اتحادیه اروپا و از هم پیمانان «ناتو» است) حرام ساخته است؛ و مسلم است که به همان پیمان سرکوب شدید را هم متحمل می شوند.

برخورد فابریکه داران غربی هم در برابر اول می متفاوت است. از پذیرش تجلیل آرام از اول می (با احترام و امتنان از کارفرما) گرفته تا مرخصی کامل یا نیمه مرخصی کارگران، گذاشتن انتخاب کاری مرخصی به خود کارگر اما وضع کردن آن مرخصی از روزهای مرخصی سالانه و قانونی کارگر (بادرج خفیه برداشت منفی از برخورد

آن فرد که می تواند خطر بیکار ساختنش را به همراه داشته باشد)، حساسیت منفی آشکار در برابر اول می جهت تخویف کارگران و یاهم، سکوت و اغماض کامل اول می. در حال برای کتمان ریشه و تاریخچه اول می، مقامات دولتی، فابریکه داران و دیگر کارفرمایان، اول می را «جشن کار» نامیده اند و قسمی حالی می سازند که ولو تجلیل «قانونی» از اول می صورت بگیرد، فقط بایست آنرا یک جشن خورد و نوش همگانی و فرصت تفنن دانست و بهیچوجه نباید جنبه سیاسی آنرا بر ملا ساخت و یا از آن بدفاع برخاست.

تلاش های مذبحانه حاکمیت بورژوا و حکومت مرتجع همدست آن در ممالک عقب نگهداشته شده هر چه باشد، بحران سرمایه داری و موج روزافزون بیکاران در نقاط مختلف جهان، هر روز و هر ساعت، افراد بیدار و کنجکاو را به تجسس علمی و روشنفکرانه وا می دارد. نمونه های آنرا متعاقب رویداد «سب پرایم» در امریکا، در حلقهات محصلی اروپائی می توان مشاهده کرد که بیکبارگی علاقه و تمایل به آثار مارکس در آنها

زنده شده و حتی استادان پوهنتون ها جهت تحلیل، ارزیابی و نتیجه گیری تازه از افکار اقتصادی مارکس، دروس خاص برای محصلین آماده می کنند.

نظام های حاکم در ممالک پیشرفته صنعتی جهان با تبلیغ «کهنه و تاریخ زده بودن» علم انقلاب (در حالیکه نغم مذهبی را مطابق عصر و زمان جلوه می دهند و یا هم برایش سکوت می نمایند!)، مسخ آن به کمک جریانات ریفرمیستی و احزاب و سازمانهای انقلابی نما، پیگرد و تعقیب عناصر انقلابی، سرکوب آشکار و پنهان و صدها حرکت مذبحانه و غیر انسانی، تلاش می ورزند تا سیر حرکت پیشرونده تاریخ بشریت را به زعم خود سد شوند ولی فشار بر توده ها و استثمار بیرحمانه آنها و همچنان قلع و قمع آشکار و پنهان انقلابیون (بیشتر در ممالک زیر یوغ امپریالیزم) به هر شکلی که باشد، بمثابة فشار جیولوژیکی بزرگ شونده است که در فرصت معین زمین لرزه های پیهم و مداهش را به بار آورده و از نقطه ای به بیرون فوران خواهد نمود و قله های شامخ ثبوت پیروزی مبارزات انقلابی را برای نسل های آینده بشریت (همانگونه که

نمونه های آن در قرن بیست ثبت تاریخ شد) به یادگار خواهد گذاشت.

به امید چنان انقلاب آینده ساز اجتماعی!

به ادامه صفحه ۱۸
اولین رئیس جمهور...

شکست فاحش خورده و حتی اگر روزی «اوباما» در اثر کدام دسیسه نژادی - به سان «سلف» محبوبش «آبراهام لینکلن» و یا مارتین لوتر کینگ و دیگران - قربانی ددمنشی یک اقلیت فاشیست سفید پوست گردد، باز هم «انقلابی» را به پیروزی رسانده خواهد بود که از ۴ نوامبر بدینسو سر آغاز تعمق بر مظالم و بی عدالتی ها در حق نژاد سیاه بوده و مجموع بشریت مترقی در افتخار آن سهیم است.

در اخیر باید اشاره کرد که اگر «پدیده اوباما» در مسیر بیداری بیسابقه سیاهان امریکا سرعت یابد (ولو «اوباما» موتور آن نباشد)، بسیار ممکن است کاسه صبر میراث خواران عنعنه ئی قدرت سفید را لبریز ساخته و از ترس توسعه نفوذ سیاهان ممکن دست به عکس العمل ها و توطئه هائی بزنند.

«هیوادوال کابلی»



ابراز تسلیت
با تأسف و اندوه اطلاع حاصل نمودیم که یکی از
علاقتمندان ارجمند و ادیب نشریه ما - محترم
سیدمحمد اکبر «سیدزاده» - بتاريخ اول حمل
۱۳۸۸ مطابق با ۲۱ مارچ ۲۰۰۹ در شهر «مسی
سوگا»
در ایالت اونتاریوی کانادا پرود حیات گفتند.
بدینوسیله عمیق ترین مراتب تسلیت و
همردی
خود را به همسر محترمه شان و فرزندان و
اقارب شان ابراز نموده، صبر جمیل برایشان
خواهاتیم.

۷ ثور یا «غده ای سرطانی»

در وجود ملت ما

گرچه صبح ۷ ثور ۱۳۵۷ آرام به نظر می رسید و کمتر می شد تصور نمود که سیه روزی مردم ما ظرف چند ساعت به نقطه عطف خود می رسد ، دربعد از چاشت بود که صدای انفجارات و رگبار مسلسل از مرکز شهرکابل به گوش رسید. جاده ها از رهگذر تهی می شدند و به جز عده ای که سقوط رژیم مطلق العنان داوود آنها را مبهوت نموده و با کنجکاو مترصد اوضاع بودند ، مردم اکثراً سراسیمه به خانه های خود می شتافتند. و بودند کسانی که دقیقاً به سبب همین خرابی اوضاع نتوانستند زود به خانه هایشان برگردند و در هرجائی که بودند در همانجا مجبور شدند سر خودرا پناه نمایند که این خود زجری بود جانکاه برای خانواده هائی که از عزیزان خود بیخبر ماندند. ولی زجرو دلهره بیشتر بسته به نداشتن ماهیت تحول بود.

رژیم داوود آنقدر اختناق را تشدید نموده (نباید فراموش کرد که زندان منحوس «پلچرخ» به ابتکار داوود و به کمک دولت هند اعمار گردید) و جاسوس تربیه نموده بود که مردم جرئت سؤال راجع به اوضاع را نمی نمودند. به همین دلیل و بدلیلی که کودتاچیان «خلق» - پرچمی عمداً هویت و اهداف خودرا در روزهای اول از مردم پنهان داشتند (که این خود حاکی از اعتراف شان مبنی بر موجودیت نفرت مردم نسبت به آنها بوده می تواند) ، مردم میان امید و خوشبینی و نفرت و دلهره در تذبذب قرار داشتند. و آنگاهی که کودتای نظامی موفق شد ، این اعضای باند «خلق» - پرچم بودند که جشن ها و شادمانی برپا کردند در حالیکه مردم فقط از سرنگونی رژیم داوود و بیخ کن شدن سلطه دودمان یحیی راضی و خوشنود به نظر می رسیدند. شک و تردید مردم در قسمت «خلق» ها و پرچمی ها کاملاً شعوری بود و به حق بودن نفرت شان بعداً به اثبات رسید. آن شک و تردید و نفرت و انزجار نه تلقین

امروز مصادف با سی و یکمین سالگرد سیاه روزی است که سرآغاز دورتازه و بیسابقه ای از خیانت ، جنایت و وطنفروشی در تاریخ چند هزارساله کشور ما بوده است. در این روز که کودتای ننگین و سرهم بندی شده ، عمال بیگانه را به قدرت رساند ، نه تنها در بند کشیدن ملتی سرفراز و غیور را در برنامه خود داشت بلکه تکرار خیانت در برابر جنبش های توده ای در دنیا هم بود.

اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی ، میراث «خروشچف» و هم پیمانان ریویزیونیست وی که از چند دهه به آنسوسر و سیری با دربار ظاهرشاه داشته و از طریق سردار داوود و خادم گوش به فرمان وی - بیرک کارمل - طرح های استعماری خود را در کشور ما توسعه می داد و «ستون پنجم» خود یعنی باند رسوای «خلق» - "پرچم" را ایجاد نموده و در بین جنبش روشنفکری افغانستان جاسازی نموده بود ، به بازی ها و مانورهای متوسل شد که بایست سرنگونی هم پیمان نافرمان - سردار داوود - و رویکار آمدن قماش تازه نفسی از نوکران روس را به ارمان می آورد.

متعاقب دستگیری رهبران حزب «خلق» - پرچم: نور محمد «تره کی» ، بیرک و حفیظ الله «امین» ، اوضاع آستن تحول خشونتبار در سطح دولتی و اردوی افغانستان بود. به اساس شایعه آنزمان ، این حفیظ الله «امین» بود که در جریان هجوم پولیس داوود به خانه اش ، با سپردن پرزه ای به پسر خردسالش ، شرفراز عملیات نظامی را برای سرنگونی رژیم سردار داوود به بیرون مخابره نمود.

استعمار و ارتجاع اینبار با «دموکراسی» و «پارلماناریزم» به تاراج وطن و کشتار هموطنان مامشغول اند!

نمی تواند آنهمه ظلم و تجاوز بر حقوق انسانی را توجیه کند. که البته آن لکه ننگ برجبین بادران روسی شان هم حک است ؛ آنهائی که با پرتاب بم ناپالم و افشاندن بم های خوشه ئی «بازیچه» برای معیوب ساختن کودکان معصوم دیار ما (هیچ اندیولوژی و هیچ منطقی نمی تواند این جنایت در حق کودکان را توجیه نماید) ، بدترین و رسوا ترین جنایات ضد بشری را در مدت اضافه از یک دهه در خطه آبائی ما مرتکب شدند.

«خلق» ها و پرچمی ها بعد از سقوط دولت دست نشانده روس و سقوط امپراتوری بادر سوسیال امپریالیست شان، از ترس رگبار خشم مردم به زیر دو «چتر» پناه بردند : یکی «چتر ملی» و دیگری «چتر مذهبی». گویاترین مثال آن بیکباره «ملی» و «مذهبی» شدن داکتر نجیب بود که با نشست های خودمانی با عده ای گلچین شده صورت می گرفت و همان عوامفریبی بود که تا امروز توسط بقایای آن باند و افراد مرتجع و ساده لوح در داخل و خارج کشور به عنوان سند «مردمی» بودن آن شید به رخ این و آن کشیده می شود. آنچه بیش از همه بر تنفر نسبت به باند خائن و وطنفروش «خلق» - پرچم می افزاید ، همانا بی آرم بودن این گروه است که هزاران سند و ثبوت غیرقابل انکار از جنایات شان: شکنجه و اعدام روشنفکران و دیگر هموطنان توسط باند خاین «خلق» - پرچم در حضور مستنطقین و مشاورین روسی ، گورهای دسته جمعی و هزاران هزار معیوب بمباران روس ها و نوکران شان ، و هزاران هزارکودک و بزرگسال معیوب ماین های ضدنفر؛ هیچکدام این جنایات نابخشودنی شمه ای از وجدان را در هیچیک آنها زنده نمی سازد. این بدان معنی نیست که با «توبه ای از صدق دل» جنایات شان یکسره رفته خواهد شد بلکه به عنوان جانیان مجرم در برابر محکمه مردم باید به جنایت و خیانت اعتراف

توسط کدام فرد یا مرجعی ونه هم زاده تخیل خود مردم بود بلکه ناشی از دو واقعیت انکارناپذیری شد: اولاً دست علنی بیگانه دسر و صورت دادن نیروها و راه انداختن عملیات نظامی که سروری بیگانگان را نمایندگی می کرد نه حاکمیت ملی افغانها و اراده آزاد آنها را. ثانیاً حمله برسنن دیرین در حیات خصوصی افراد (ولوبعضاً خرافی و غیر عادلانه) که با تحقیر و با اتکا بر شکل مسخ شده یک اندیولوژی دوران ساز یعنی با اندیولوژی رویونیستی و با سرنیزه بر مردم تحمیل می شد.

برای استحکام قدرت باد آورده ، باند «خلق» - پرچم ، علاوه بر تصفیه حساب میان خودشان ، به زودی به جان مردم افتادند. از تشویق و ترویج جاسوسی در میان مردم (حتی کودکان به جاسوسی والدین گماشته می شدند) تا پیگرد و حبس به بهانه های مختلف و شکنجه و اعدام روز بروز جزء برنامه و عملکرد «حزب دموکراتیک خلق» می گردید و علاوه بر پخش ترس ، حس بدگمانی و بی اعتمادی را هم در بین مردم تقویه می نمود. ولی هدف جنایات «خلق» ها و پرچمی ها فقط ریشه کن ساختن ارزش های معنوی و مسموم ساختن فضای انسانی جامعه نبود بلکه خیانت و جنایت دقیقاً درکشتار و سربه نیست ساختن افراد تبلور می یافت. در زمان فرمانروائی هرکدام از رهبران بدنام «خلق» - پرچم کشتار فردی زندانیان ، اعدام های دسته جمعی و قتل عام اهالی دهات جریان داشت مگر میزان نا پدید شدن زندانیان سیاسی در مدت سه ماه رژیم فاشیستی حفیظ الله «امین» به اوج آن رسید. مایوسیت و تضرع خانواده ها در بیرون دیوارهای زندان ، خشونت حزبی ها به مقابل آنها ، توهین اوباش منشانه حفیظ الله «امین» به زنان بیوه که خواستار معلومات راجع به شوهران شان بودند و فهرست طویل نام های اعدام شدگان به عنوان لکه ننگ ابدی برجبین مجموع اعضای باند «خلق» - پرچم نمایان است و هیچ توجیه و نیرنگی

افتخارات ملی میراث نیاکان ما در تضاد با قبول سلطهء امریکا و متحدین است!

معکوس به کار گرفته اند. بدین معنی که سنن فرسوده و خرافات را اگر زمامداران فعلی علناً تشویق و ترغیب نمی نمایند ولی با سکوت در برابر آن و یا هم احتراز از زیر سؤال قرار دادن آن، نوعی توهم آزادی به بار می آورند که بهترین وسیله تبلیغ به نفع شان بالوسیله روشنفکران خود فروخته و مطبوعات استعماری و دست نشانده می باشد (هیاهوی فرمایشی در برابر توشیح قانون مطلقاً ضد زن درین اواخر تا اندازه ای یک استثناً است و منافع انتخاباتی با آن مزج می باشد). البته این توهم آزادی با سبعیتی که نیروهای مسلح خارجی در برابر مردم در اطراف و اکناف کشور نشان داده و به طور ناگهانی حریم خانواده ها را مورد تجاوز قرار می دهند، کاملاً نفی می گردد.

اگر دیروز، روس ها و نوکران حلقه به گوش «خلق» - پرچی شان هر مخالف را بسته به / شرار وانمود می کردند، امروز بادران امریکائی و اروپائی شان، هرنمای آزادیخواهانه را در گلو خفه نموده و هر مخالف با تجاوز و استعمار را در افغانستان همدست «طالب» و «القاعده» وانمود می نمایند. تو گوئی این ملت هیچ میراثی در مبارزه ضد سلطه بیگانگان نداشته است و با آغوش باز همه عساکر فاشیست «جهان آزاد» را برای اشغال کشور شان و برده سازی خود شان پذیرفته اند. زهی حقه بازی و دیده درائی!!

در پایان این درنامه باید یادآور شد که «غده سرطانی» ۷ ثور با وجودیکه در صورت اغماض و عطالت بیشتر عناصر با درد، چیز فهم، منزله از خیانت و وطنفروشی - اعم از ملی و انقلابی - منجر به مرگ یک ملت سربلند و دشمن شکن می تواند شود ولی تفاوت آن با غده اصلی سرطان در اینست که علت بروز «غده سرطانی ۷ ثور» کاملاً آشکار بوده و خوشبختانه راه ریشه کن نمودن و علاج آنها معلوم است. این فقط «طبا حاذق» ملی - انقلابی اند که

نمایند تا مردم خود آزادی قضاوت و رأی را در قسمت آنها داشته باشند.

باند «خلق» - پرچم واقعاً یک «غده سرطانی» در وجود ملت ما بوده که امتزاج آن با همتهای «مجاهد» (۸ ثوری ها) و شریک سابقه دار جنایات شان - رشید دوستم - ، و بعداً رویکار آمدن پاده های وحشی طالب و بالاخره اشغال نظامی دوباره کشور - اینبار توسط «جهان متمدن» - و روی صحنه آوردن سوگلی های نوع امریکائی و متحدین، همه و همه را می توان به میسنتر (سرایت ریشه غده سرطانی) تشبیه نمود که در صورت از بیخ و ریشه نکردن آن «غده» خبیثه، ممکن به انحلال مطلق هویت و حاکمیت ملی ما و تجزیه خاک افغانستان بینجامد. شاید این ادعا به «خلق» - پرچی ها توهمی از «اهمیت» بار آورد ولی «اهمیت» آنها نه «اهمیت» وجودی خود شان بلکه «اهمیتی» است که اینبار بادر امریکائی و بادران اروپائی (امروز هیچ کشور غربی از «کمونیست» بودن دیروز آنها به اصطلاح خار نمی خورد) به آنها قایل شده اند و از طریق مزدوری دوباره در پهلوی رقبای سیاسی دیروزشان در دولت کرزی است که آن باند جواسیس باز هم دمار از روزگار مردم می کشند. این خود نشان می دهد که ادعای روشنفکران ضد استعمار و ارتجاع که از سالها باینسو فریاد می زدند و می زنند که امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم با مردم شیوه برخورد یکسان یعنی زورگویانه، آزادی کش، فاشیستی و ضد انسانی داشته اند، ادعای به حق و موجه بوده و تاریخ چند دهه اخیر کشور تا حال صدها ثبوت آنرا به دست داده است.

درین رابطه باید متذکر شد که اگر ایجاد رژیم «شاه شجاعی» مشخصه سیاست استعمارگران و متجاوزین غربی هم است و میراث شاه شجاع و بیرک را به حامد کرزی و شرکاً انتقال داده اند ولی حمله بر سنن و خصوصیات حیات فردی را به شکل

اولین رئیس جمهور سیاه پوست اضلاع متحده امریکا



بارک «اوباما» اولین رئیس جمهور سیاه پوست تاریخ اضلاع متحده امریکا

به تاریخ ۴ نوامبر ۲۰۰۸ «انقلابی» در ساحه اجتماعی، نژادی و سیاسی در جهان به وقوع پیوست. بعد از یک مبارزه انتخاباتی طولانی و نهایت پرخرج، بارک «اوباما» یک امریکائی سیاهپوست از حزب دموکرات، جان «مک کین» رقیب سفید پوست خود از حزب جمهوریخواه امریکا را شکست داده به حیث چهل و چهارمین رئیس جمهور اعلام گردید. ولی طرفه بودن انتخاب «اوباما» در رنگ پوست وی است.

با وجودیکه «جهان متمدن» با تصویر دلخواهی که خود از خود درست کرده و بر ذهنیت عامه بشریت تحمیل نموده است و گویا همه آزادی های بنیادی، اجتماعی و مدنی را به هرانسان، بدون تبعیض قایل است ولی در عمل بعضاً آن ادعاهای روی کاغذ و فرمایشی هزاران سال نوری

از واقعیت های تلخ فاصله دارند که اوج بربریت «متمدن» را اضلاع متحده امریکا (سرقافله جهان «متمدن») در چندسال اخیر به اثبات رسانده است. مثال های «گوانتانامو»، «ابو غریب» در عراق و جنایات متعدد در افغانستان و فلسطین (بالواسطه صهیونیست ها) صرفاً چند نمونه آن اند.

حال سؤال به میان می آید که با آن عملکرد فاشیستی حاضر و با فهم اینکه سیاهان امریکا با گذشته هولناک و غم انگیز بردگی و انواع توهین، شکنجه و فشار که هنوز یوغ برتری طلبی سفید پوستان را نتوانسته اند به معنی واقعی آن بدور بیندازند، چگونه ممکن شد که یک نفر سیاه پوست، ولو بسیار ذکی و تحصیل یافته، به مقام رهبری اولین قدرت اقتصادی و نظامی دنیا برسد. مبرهن است که نامزدی و مبارزه انتخاباتی وی که نطق فصاحت بیانش زیانزد خاص و عام بوده، انتظارات معقول ولی بعضاً رویائی را نه تنها نزد امریکائی ها (خصوصاً امریکائی های سیاهپوست) به وجود آورد بلکه قاطبه نژادسیاه جهان را ماهها در حالت افتخار، ذوق زدگی و تخیلات شمع انگیز نگهداشت. ولی این شانس بیسابقه بوده است.

«اوباما» حتی ورای خط بندی های نژادی، سیاسی و مذهبی به «افسون» پرداخت تا جائیکه حتا مخالفین سرسخت امریکا مانند رژیم ایران و یاهم احزاب بنیادگرای اسلامی در دنیا، در رابطه با «اوباما» و انتظار تغییر واکنش های امریکا در قبال مسایل داغ دنیا، با مدارا و خوشبینی برخورد می نمودند.

«انقلاب نژادی» به وقوع پیوست و یک نفر سیاهپوست زمام امور را در مرکز فرماندهی اولین و یگانه ابر قدرت امروزی دنیا به دست گرفت ولی امروز که از آن احراز مقام بیش از سه ماه می گذرد، آیا می توان عین «رؤیاهای» دوره انتخاباتی را نزد مردم امریکا و مردم دنیا مشاهده نمود؟ جواب شاید مثبت باشد ولی آن «رؤیاهای» به سان برف در زیر آفتاب معضلات تدریجاً آب خواهند شد.

برای مردم امریکا انتخاب «اوباما» بیشتر یک موضوع داخلی بوده است که حل مشکلات آنها و بهبود وضع زندگی اکثریت را باید به ارمغان آورد. ولی آن انتظار امریکائی ها با انتظارات مردم در بیرون از امریکا کاملاً به هم بافته است که در بسا موارد در تناقض می توانند باشند. بدین معنی که نظام سرمایه داری جهانخوار امریکا از ماحصل کار و عرق جبین اکثریت قاطع زحمتکشان جهان، خصوصاً در ممالک جهان سوم (به علاوه زحمتکشان ممالک صنعتی و پیشرفته غربی من جمله خود اضلاع متحده امریکا) تغذیه می کند و هرگاه در اثر کدام «معجزه» دندان از گوشت زحمتکشان جهان برداشته و «انسانی» گردد، این به مفهوم محروم ساختن مردمان خود امریکا (خصوصاً اقلیت مفتخوار نهایت ثروتمند) از استثمار دیگران، خرابی شرایط زندگی اکثریت مردم امریکا، از دیداد به مراتب بیشتر بیکاری و تزئید فشارهای اجتماعی و خطرات ناشی از آن خواهد بود. پس این معادله ساده کافیت تا نشان دهد که هیچ فردی تکیه زده بر کرسی ریاست جمهوری

برگ شگوفه

- برگ شگوفه از بغل شاخ سرکشید
یا بیضه های غنچه گل بال و پرکشید
- آیا زشاخ غنچه گل سرکشیده است
یا خود پرشته دانه لعل و گهرکشید؟
- برگ سمن نه برگل سوری فتاده است
جراح باد پنبه به زخم جگرکشید
- در چاک چاک پیرهن غنچه خارها
چون نوک ناوک است که از زخم سرکشید
- تادولت بهار به عالم کشد لواء
از نامیه سپاه به کوه و کمر کشید
- یک ساله راه آمده گل در هوای باغ
این زحمت سفر همه بهرثمر کشید
- دربرگ سبز غنچه گل نیست آشکار
طوطی زشاخ سر به امید شکر کشید
- گفتم که وجه عشرت گل را سبب چه بود
خندید غنچه وزبغش مشت زرکشید
- برگ شگوفه برگل نرگس فتاده دید
«طرزی» زگفته های «کلیم» این درر کشید:
- «برگ شگوفه رقعده معشوق باغ بود»
«نرگس از آن گرفته و برچشم تر کشید»
- بردوش خنده بود بنای ثبات گل
تالب گشود رخت به ملک عدم کشید
- تارنگ شعله غنچه پرافروخت در چمن
گل چون شرر ز رخنه دیوار سر کشید
- برطبع غنچه بسکه گران گشت بارگل
نابسته رخت بار بعزم سفر کشید
- فریاد سار و بلبل و قمری بلند شد
خودرا زباغ غنچه ازین شور و شرکشید

زود آنچنان پرید که گویی تو پرکشید

طوطی غنچه از سر شاخ درخت گل

گل زیر بار حاصل یک روزه خسته شد

«طرزی» ملال طبع زطول سفرکشید

علامه محمود «طرزی»

شگوفه

فصل بهاران رسید شگوفه مستی گرفت

لالهء ساغر بکف باده پرستی گرفت

هممهء مرغکان دامن گل ها درید

زمزمهء جویبار چو باده مستی گرفت

چادر سیمین بسر شاخهء ناژو فگند

ساغر رنگین بکف لاله دو دستی گرفت

از لب او ناردان خون شد و در گل نشست

وزقد او نارون خم شد و پستی گرفت

شادروان ضیا «قاریزاد»

به ادامه صفحه ۱۳

امریکا - چه سیاه و چه سفید - قادر نخواهد بود همزمان برای مردم آمریکا و مردمان جهان «مسیح موعود» شده «خوشبختی» حال و آینده برای آنها به ارمغان آورد. از سوی دیگر، رئیس جمهور قبلی اضلاع متحده - جورج دبلیو بوش - در مدت هشت سال ریاست جمهوریش آنقدر خبط، معضله و بحران را انبار نموده است که تنها حل و فصل جدی و مطمئن آنها ممکن چند سال حکومت «اوباما» را مصروف نگهدارد. آخرین و بزرگترین بحران که بحران «سب پریم» در آمریکا است، فقط قبل از انتخاب «اوباما»، به سان انفجار مهیب اولاً اضلاع متحده آمریکا و بعداً جهان را تکانداده و «تخریبات» ناشی از آن هر روز در داخل آمریکا و در سطح جهانی گسترده تر شده می رود تا جائیکه اساسات نظام سرمایه داری را زیر سؤال برده و در حالت دستپاچگی سردمداران سرمایه جهانی، منتج به ملی سازی بانک ها و دیگر مؤسسات مالی شده، ورشکستگی فابریکات و موج بیسابقه بیکاری کارگران را در آمریکا و کشورهای صنعتی اروپا موجب گردیده است. پرواضح است که حل آن تنها با تصویب بودجه های گزاف چند ده میلیارد دلری و انواع اینچنین اقدامات داخلی (امریکا و دیگر ممالک صنعتی دنیا) ممکن نخواهد بود زیرا «مرض» مرض نظام سرمایه داری جهانی است که «مداوا» ی آن هم نمی تواند منحصر به یک کشور سرمایه داری باشد. تحلیل دقیق این مسأله البته در حیطه صلاحیت اقتصاددانان است تا آمار و ارقام ارائه بدارند.

ما را باور بر این است که اگر بالفرض مداوا هم میسر گردد، از نظر به عمل پیاده نمودن آن کوه بزرگ دیگری خواهد بود که هیچ «فرهاد کوهکن» سرمایه داری به تنهایی خود قادر به خرد نمودن و هموار نمودن آن نخواهد بود و درست در همین نقطه است که پای سردمداران نظام سرمایه داری به سنگ خواهد خورد. و آن سنگ، سنگ تضاد منافع در داخل خود خانواده کشورهای سرمایه داری است. در حالیکه در دایره کاملاً بیرونی، این فقط منافع اضلاع متحده آمریکا با دو سه مملکت بزرگ سرمایه داری جهان است که در تضاد واقع می شوند ولی هر قدر حلقه تنگ تر شده می رود، تضاد منافع هم فشرده تر شده می رود: تضاد منافع آمریکا و متحدینش با کشورهای سرمایه داری چین، هند و روسیه در حلقه کاملاً بیرونی. بعداً تضاد آمریکا و متحدین اروپائی آن با ممالک صنعتی کوچکتر و دوست آمریکا در آسیا: جاپان، کوریای جنوبی و غیره... تا آنکه می رسد به تضاد آمریکا با متحدین اروپائیش به عنوان بلاک اروپا، و این گذشته از تضاد منافی است که در بین خود اعضای غنی و قدرتمند اتحاد اروپا وجود دارد. درین رابطه دیده شد که در دفاع از منافع اقتصادی، هیچ کشور سرمایه داری بر هیچ یک دیگری رحم نمی کند. امروز اضلاع متحده آمریکا کشور سویس را به بدترین شکلی زیر فشار قرار داده است تا اسمای آن عده آمریکائی هائی را که در سویس حساب بانکی دارند و اشتباه فرار از تأدیة مالییه بر آنها می رود، فاش سازد. فشاری باز هم به همین مقیاس و حتی به شکل

توهین آمیز و «پوست کنده» را آلمان و تا حدودی فرانسه به عین دلیل بر آن وارد می نمایند. امثال گوناگون چنین تشنجات بیسابقه ناشی از بحران اقتصادی در آمریکا و مجموع نظام سرمایه داری دیده می شود. پس اگر اقتصاد اساس است و سیاست را تعیین می کند، چگونه ممکن است اقتصاد مریض آمریکا بار آورنده سیاست سالم و انسانی برای آن ابر قدرت بوده نه تنها رفاه و سعادت مجموع نفوس خود آن مملکت را تأمین نماید بلکه عین بهروزی را بدون تفکیک به دیگر مردمان جهان به ارمغان آورد؟ و بهتر از همه ... اکثر معضلات و بحرانات جهان را داهیان و عادلانه حل و فصل نماید؟ اینها همه خواب است و خیال است و جنون! اما برگردیم به جنبه نژادی رئیس جمهور تازه انتخاب شده آمریکا. باز هم سؤال پیش می آید که همان جامعه و نظامی که هر روز هزاران تبعیض و تعدی را آشکارا و بدون ترس از مجازات در حقوق سیاهپوستان مرتکب می شود (فراموش ننمائیم که در جریان مبارزه انتخاباتی عده ای علناً قتل «اوباما» را شعار می دادند) و شخصیت های محبوب سیاه مانند مارتین لوتر کینگ و مالکوم ایکس را با توطئه و به شکل ناجوانمردانه سر به نیست نمودند و هر چند وقتی در میان، سیاهان و دیگر غیر سفیدان را، با تبلیغ مستقیم و یا هم پوشیده با حربه «کوکلوکس گلان» (داره بی بند و بار مدافع نژاد سفید در آمریکا که شکنجه و قتل سیاه پوستان و نژادهای غیر سفید شعار آشکارشان است) به مرگ و نابودی تهدید می کند، چگونه ممکن شد که چنین

جامعه ای فرد غیرسفید را به زعامت پذیرفت؟ در جواب ، اولاً باید متذکر شد که بارک «اوباما» دورگه است. به این معنی که مادر وی سفید پوست (با وجود ریشه سرخ پوست از قوم «چپروکی») بود و بارک «اوباما» در آغوش مادرکلان و پدرکلان سفید پوست خود مشبوع از نوازش و محبت در شرایط مادی خوب زیست نموده و رشد نمود. پس ممکن برای یک امریکائی کاملاً سیاهپوست (هم از جانب پدر و هم از جانب مادر) زمینه پیشرفت اجتماعی بیسابقه به گونه ای که برای «اوباما» میسر شد ، میسر نمی بود. البته نباید انکار کرد که تجربه درناک هزاران سیاهپوست دورگه در امریکا ، اروپا و افریقا نشان داده است که زندگی یک نفر سیاهپوست (یا سفید پوست) دورگه به مراتب از زندگی یک فرد کاملاً سیاه ، مشکل تر ، پرمایوسیت تر و پرتهدیدتر است زیرا فرد مذکور در مقاطع مختلف حیات خود و یا هم به صورت متداوم از جانب هردو منشأ نژادی تجرید شده و به وی به نظر «غیر» و بیگانه دیده می شود تا جائیکه بعضاً بحران هویت برای آنها به مرض روانی مبدل شده است. با آنهم مثال بارک «اوباما» یک استثنای است و تا جائیکه دیده می شود او از دو رگه بودن رنج نبرده است.

ولی با وجود چنین مرحمتی که نصیب «اوباما» شده ، وی نه تجربه کامل زندگی یک سفید پوست را دارد و نه هم سابقه حزن آور اکثریت قاطع سیاهپوستان را. پدر وی از یک دهکده کوچک کشور کینیا در افریقا بود. و به همین دلیل ، نه تنها اهالی آن دهکده (خصوصاً مادرکلان و

خویشاوندان «اوباما») بلکه مجموع ملت و دولت کینیا به «اوباما» و سمت و موقف وی افتخار می نمایند ولی «اوباما» فقط چندبار محدود از آن دهکده دیدار نموده است. پس آیا «اوباما» قادر است زجر و اذیت و مظالم غیرقابل باوری را که از زمان ظهور و شیوع بردگی سیاهان تا لغورسمی (وظاهره) آن در قرن نزده در ایالات متحده امریکا بر سیاهپوستان ذریعه سفیدان روا داشته شده بود ، به مفهوم واقعی آن درک نموده و در تأمین عدالت به نفع سیاهان مؤفق گردد؟ و هم مشکل است قبول نمود که با موانع عدیده ای که بر سر راه بارک «اوباما» قرار دارد ، وی قادر به سنگین ساختن معقول و عادلانه و زنده سیاست داخلی به نفع اقلیت محروم و ستمدیده سیاه پوست گردیده و کفه ترازو را در حقوق اساسی با اکثریت سفید پوست اضلاع متحده امریکا برابر سازد.

درین مورد ، موقف «اوباما» نهایت دشوار و نا آرام است. اگر وی بیشتر توجه خود و حکومت خود را به نفع سیاه پوستان معطوف داشته و اقدامات مهم برای بهتر شدن وضع زندگی آنها اتخاذ نماید ، ممکن شک و تردید در ذهن امریکائی های سفید و دیگر اتباع غیرسیاه ایجاد نماید مبنی بر اینکه شاید وی بطرف منشأ نژادی سیاه خود تمایل داشته و دیگران را در رده دوم اولویت ها قرار می دهد که چنین شایعه بدون شک «تیشه» نژادپرستان سفید پوست و خصوصاً حلقهات فاشیستی را در امریکا «دسته» خواهد داد. و اگر عکس آن ، «اوباما» کوشش کند تا با سیاهان و سفیدان امریکا یکسان برخورد نماید که نظر به شرایط بد مادی سیاهان خیلی دشوار

خواهد بود (چه رسد به اغماض در قسمت سیاهان) ، به آله دست سفیدان متهم خواهد شد. و با وجودیکه این نکته در مورد یک سفید پوست یا یک سیاه پوست هم می تواند به وقوع بپیوندد ولی در مورد یک فرد دو رگه بیشتر متبارز می گردد.

در نتیجه می توان گفت که «اوباما» باید در چندین جبهه به دفاع پردازد. به عنوان اولین رئیس جمهور سیاه پوست امریکا باید به ثبوت برساند که قادر است برابر با یک رئیس جمهور سفید پوست (اگر نه بهتر از وی) امور کشوری و جهانی را با توانمندی به پیش راند. چه رئیس جمهور اسبق - جورج «دبلیو» - که بیشتر به دلک و آدم بی عقل در جهان مشهور است ، بهترین ملعبه ای در دست بازیگران اصلی («دک چینسی» ، «رمزفیلد» و شرکاء) بود که به وسیله وی غیرانسانی ترین سیاست ها را در دنیا پیاده کردند. حال اگر «اوباما» به پاک کردن آنهمه گند موفق شود ، ممکن برایش کف بزنند و بیشتر محبوب عامه گردد. ولی اگر ناکام شود و بحرانهای بغرنج تر شوند ، در آنصورت اتهامات نا جوانمردانه و نژادی بر وی ریختن خواهد گرفت. و ازین زاویه حتی می توان گفت که روی صحنه آوردن «اوباما» توسط حزب دموکرات می تواند **یک عملیه «تصفیه» و تلاش برای اعاده آبروی «امریکای سفید» باشد.**

در سطح دفاع از منافع ، «اوباما» باید اولاً منافع جهان سرمایه داری را در مجموع دفاع نموده و در ضمن منافع اقتصادی ، سیاسی و نظامی امریکا را بر مجموع جهان برتری دهد. و بالاخره باید مواظب باشد که هیچ کشوری

دولت و ارتش کشور نامنهاد اسرائیل در برابر فلسطینی ها ، معنی و مفهوم کامل خود را می یابد. و بر اساس همین واقعیت می توان ادعا کرد که مبارزه مردم مظلوم و محبوس فلسطینی ، عادلانه ترین مبارزه خلق ها در شرایط فعلی کره زمین می باشد.



صحنه ای از حمله هوایی وحشیانه ارتش اسرائیل بر منازل مردم بی دفاع «غزه»

سنگ غیظ و غضب کودکانی که نتنها خورد و نوش عادی بلکه کودکی شان ، سوادآموزی و تعلیم و تربیه ابتدائی شان و نوجوانی و تعیین سرنوشت فردی شان هم از آنها به یغما برده شده است ، با مرمی توپ صهیونیسم پاسخ داده می شود. مردم رزمنده فلسطین که در مقابل دولت صهیونیستی - این هارترین سنگ زنجیری امپریالیست های غربی به سرمداری امریکا - قریب به شش دهه است با دستان خالی مقاومت می نمایند ، در جریان این مبارزه طولانی از یکطرف متأسفانه ملعبه دست دول مرتجع عرب قرار گرفته و متعاقب و یا همزمان با آن ، وسیله جورآمدهای رهبران خائن آن در معامله با امپریالیزم امریکا و متحدین آن شدند. خیانت تاریخی انورالسادات ، کرنش و تسلیم طلبی را به عرفات به میراث گذاشت که نتایج خانمانسوز آن تا امروز بوسیله حسنی مبارک ، محمود عباس و همدستان شان بر مردم مظلوم و درمانده فلسطین تحمیل می شود. ولی این تنها یک روی مصیبت است. روی دیگر آن گیر بودن مردم فلسطین در

غربی ها با سلاخی در «غزه» به پیشواز سال نو عیسوی رفتند

استعمار و دست نشانده های شان درین واپسین سال های اولین دهه قرن ، دست باز در سلاخی توده های ملیونی دارند. هرآنجائی که منافع اقتصادی ، سیاسی و استراتژیک شان حکم نماید ، بهانه ای به دست می آورند و یا هم شرایط را طوری آماده می سازند تا اوضاع در نقطه مشخصی در جهان متشنج و انفجاری شده و آنها به عنوان «دایه های مهربانتر از مادر» در آنجا «مداخله بشری» نموده و بر جریان حرکت رویدادها حاکم شوند. از مثال های اخیر قرن بیست که بگذریم ، اشغال افغانستان و عراق ، در سپیده دم قرن بیست و یک ، شاهد ادعا بوده و نشان می دهد که شیوه عملکرد جنگ افروزانه امپریالیزم یکسان است و این فقط موقعیت جغرافیائی و نوع رژیم در مملکت عمداً تضعیف شده و شامل برنامه تصرف و اشغال است که متفاوت می باشند. ولی در فلسطین اشغالی که میراث طرحهای استعماری آغاز نیمه دوم قرن گذشته است ، برخورد به مسایل طور دیگری می باشد. در آن سرزمین مردان ، زنان و کودکان دلیر ، اسرائیل صهیونیستی بمثابه ستون پنجم اضلاع متحده امریکا و یا هم پنجاه و یکمین ایالت آنکشور بیداد می کند. و وقتی از بیداد سخن می رود ، این کلمه در کنش و واکنش

، نه تنها دشمن بلکه دوست و متحد ، قادر به این نشود تا موقف «آقای جهان» را از امریکا بریاید. پس انتظار مردمان مختلف جهان از «اوباما» تدریجاً فقط یک پدیده عاطفی و رویائی از آب درآمده ، واقعیت عینی ثابت خواهد ساخت که این سرشت نظام سرمایه داری است که سیاست امریکا را با توسل به استثمار بیرحمانه ، تخطی از حقوق اولیه و انسانی ممالک فقیر و اشتعال جنگ های نابرابر در دنیا و یا تشدید آن ، تعیین می کند نه شخص رئیس جمهور. بناءً «آدم خوب» بودن رئیس جمهور اولین قدرت اقتصادی و نظامی دنیا فقط به نفع آن هائی می تواند تمام شود که به نحوی از انحاء منافع شان با منافع ابرقدرت امریکا گره می خورد نه غیر آن. البته ابتکارات هشیارانه و شخصی «اوباما» در محدوده صلاحیت هایش به عنوان فرد قابل انکار بوده نمی تواند و بسیار ممکن است تاثیرات مثبت آن به نوعی خوشبینی برای مجموع سیاست اضلاع متحده تمام گردد.

اما به عنوان اختتام کلام بایست یادآور شد که سیاست جهانخوازی و استعماری امریکا هرچه باشد ، به قدرت رسیدن یک نفر سیاه پوست در اضلاع متحده امریکا واقعاً یک «انقلاب» اجتماعی است که بدون شک طلسم چند صد ساله جلادان سفید پوست آن کشور را شکستانده است و هیچ رکنی از زندگی آن کشور (وحتا جهان) با دید و پندار قبل از ۴ نوامبر ۲۰۰۸ تحلیل و ارزیابی شده نمی تواند. به عباره دیگر ، ایندولوژی خبیثه برتری نژادی سفید (و نژادپرستی در مجموع) ، با انتخاب بارک «اوباما»

بر عمارات مسکونی و خانه های فلسطینی ها - بافهم کامل اینکه افراد بیگناه ملکی در آنجا پناه برده بودند - راکت می فرستاد و ده ها و صدها نفر را زنده سوختانده در زیر آوار منازل شان مدفون می ساخت بلکه راه فرار افراد ملکی را که از عمارات به جاده ها ریخته و در صدد فرار می بودند ، هم بسته و آنها را در معرض آتش توپخانه زمینی و هوایی قرار می داد. همچنان اسرائیل با بمباران عمدی یکی از مراکز ملل متحد در غزه و کشتار بیرحمانه خانواده های آواره فلسطینی که بدانجا پناه برده بودند ، این را باز هم ثابت نمود که به سازمان عریض و طویل ملل متحد (گویا جامعه بین المللی) کوچکترین احترامی قائل نبوده و در نتیجه به احتجاج ، موضعگیری انتقادی ، قطعنامه و حتی... «تحریم» احتمالی آن (که چنین چیزی با وجود سفاکی صهیونیست ها هیچگاهی دیده نشد) ، مثل گذشته ، به اندازه پیشیزی هم اهمیت نمی دهد.

وحشت و دهشت عریان و بدون کیفی را که صهیونیست ها با پشتیبانی حامیان غربی و همکاری همدستان منطقه ئی شان بر مردم بی دفاع فلسطین اعمال می دارند ، بدترین شکل نقض حقوق بشر در دنیا است ولی وقاحت امپریالیزم به میزانی است که آنهمه کشتار بیرحمانه و فاشیستی رادر پرده سکوت پیچانده و باز هم بابتی شرمی غیر قابل باور از «حق دفاع مشروع اسرائیل» و «تلاش برای صلح» حرف می زند. فقط نیروهای مترقی و واقعاً انقلابی فلسطینی در پیوند با نیروهای همسان در منطقه و جهان ، قادر خواهند بود تا پوزة صهیونیزم - این دشمن آشکار بشریت - را به خاک بسایند.

به امید چنان روزی!

میان جشن میلاد مسیح و جشن سال نو عیسوی) به وقوع پیوست. با چراغ سبز از طرف امپریالیزم امریکا و متحدین غربی آن ، و با سکوت منفعلانه دول مرتجع عرب ، رهبران سفاک اسرائیلی ، «باریکه غزه» - این محبس بی در و دیوار فلسطینی ها - را چنان آماج آتشباری قرار دادند که نه بر مردم بیگناه ملکی رحم نمودند ، نه بر پیره زن و پیر مرد و نه هم بر کودک شیرخوار.



تعداد بیشماری از کودکان معصوم فلسطینی ساکن «غزه» قربانی ددمنشی صهیونیست های فاشیست شدند

آن یورش مسلحانه و سبعانه که مدت سه هفته شب و روز ادامه داشت ، به بهانه انتقام از فیر راکت های خانه ساخت فلسطینی ها که از شمال «باریکه غزه» بر جنوب اسرائیل آتش می شدند ، صورت گرفت. جهان غرب و دول مرتجع آستانبوس آن همواره در محکوم نمودن فیر راکت فلسطینی ها از خود شتاب نشان داده اند و در اولین دقایق چنان رویدادی ، صدای اعتراض بلند می کردند ولی در برابر اعمال غیرانسانی ارتش اسرائیلی و نابرابر بودن مفتضحانه چنین جنگی ، سکوت نموده و هیچیک از آن دول به اصطلاح متمدن ، اعمال ضد انسانی صهیونیست ها را محکوم ننمود.

جنگ نابرابری که در جریان آن تنها ارتش فاشیستی اسرائیل

قبضه تاریک اندیشان اسلامیت به رهبری «حماس» است که با وجود سمندھی نیروی مبارزاتی عناصر شجاع و مبارز فلسطینی ، آن نیروی عظیم را برای توجیه اندیولوژی منحن بنیادگرایی اسلامی و در خدمت حامیان خارجی خود به تحلیل می برد. مگر علاوه بر دشمن مشترک صهیونیستی ، رهبران ارتجعی فلسطینی (عمدتاً «فتح» و «حماس») در ریختن خون فلسطینی ها مسؤولیت بزرگ تاریخی دارند. زمانی که «تسهال» ارتش متجاوز صهیونیستی) به بمباران کور دست می زند و به کمک سرویس استخباراتی «موساد» و اجیران خود فروخته فلسطینی ، بر موتر حامل افراد از هیلیکوپتر با راکت آتش می نمایند ، در آن لمحہ دیگر تفاوتی میان عضو «فتح» ، عضو «حماس» ، فلسطینی عیسوی مذهب ، فلسطینی غیر مذهبی و فلسطینی غیر سیاسی نمی باشد. این فقط فلسطینی است که به بیرحمانه ترین و وحشی ترین شکلی که فقط مظالم آلمان نازی می تواند با آن مقایسه شود ، به خاکستر یکسان می شود. و در برابر چنان وحشت و بربریت ، جهان «متمدن» و مدعیان «حقوق بشر» و «جهان آزاد» در مجموع به تماشا نشسته و سردمداران آن جام های مملو از «خون فلسطینی ها» را به سلامتی صهیونیست ها بلند می کنند...



استعمال بم فاسفور بر فلسطینی های «غزه» توسط ارتش صهیونیستی

این چیزی بود که در ۲۷ دسامبر سال گذشته (در فاصله

مطلب رسیده از داخل کشور**انتخابات یا گزینش چاکر
استعمار**

انتخاب شدن و انتخاب نمودن یکی از پایه ای ترین ارزشهای مناسبات دموکراتیک در یک جامعه میباشد.

در جامعه ای که دموکراسی آن بر اساس مناسبات استوار و پایدار فرهنگ ملی و رشد اقتصاد ملی قوام و پختگی لازمی را بدست آورده باشد؛ تحولات سیاسی و اجتماعی مقطعی به سادگی نمیتواند قادر شود آنرا برهم زده و بشکند زیرا ارزشهای دموکراتیک در متن مناسبات فرهنگی پیوسته تکامل یافته و بحیث میراث مدنی تاریخی با آحاد جامعه پیوند ناگسستنی ایجاد مینماید، و مردم نیز این عنصر ارزشی را هویت ملی و تاریخی خود پنداشته در حفظ و نگهداشت آن مسؤلانه تا پای جان مبارزه مینماید.

در برخی کشورها چون افغانستان که ارزشهای دموکراتیک و فرهنگی آن در متن مدوجزهای متضادونا همگون مناسبات سیاسی - اجتماعی و جنگهای استخوان شکن مقاطع مختلف تاریخی، درهم و فروریخته و مردمش از اقتصاد ناموزون و نا پایدار، بیکاری و فساد اجتماعی ناشی از حاکمیت بی کفایت، مزدور و مافیایی رنج فراوان متحمل شود، استعمار و امپریالیزم بر فراز آسمان نیلگون آزادی و حاکمیت ملی همچون ابر سیاه سایه ای نکبتبار خود را گسترانیده باشد، نمیتواند به سادگی پرچم دموکراسی و آزادی و بالاخره حاکمیت مستقل ملی خود را بر افرازد و برای تأمین عدالت اجتماعی واقعی بصورت مناسب و لازمی راههارا هموار نماید.

بنابراین ایجاب مینماید که عناصر ملی برای تأمین منافع عالیای ملی، استقلال و حاکمیت ملی در طیف وسیع اجتماعی صرفنظر از تعلقات قومی، ستمی و زبانی برای ایجاد یک نظام ملی، نخست به یک تفاهم ملی، اقدام عملی و جسورانه نماید؛ متعاقباً کوله بار امپریالیزم جهانی و متحدین غربی اش را با مزدوران بی مقدار، فرومایه و عاری از هرگونه ارزش ملی حاکم را همانند غده چرکین و پوسیده از بدن افغانستان به بیرون پرت نماید و ابزار لازمه مشارکت ملی را برای استقرار نظام مستقل آزاد و غیر وابسته به همت حمایت لایزال مردم آزاد و سربلند به گواهی تاریخ بوجود آورد تا به حصول نیاز مندیها ی خویش دست یابند.

در کشور عزیز ما افغانستان که مردم حرمان کشیده آن در چنگال خون آشام امپریالیزم جهانی و چاکران بی آرم و چپاولگر آن گیر افتاده اند، مقدرات و سرنوشت شان، منابع مادی و معنوی شان، ارزشهای فرهنگی و تاریخی شان، عزت و نوامیس شان و دهها

عنصر فرهیخته و تاریخی این ملت با غرور و وقار در میدان بازیهای معامله گرانه و ردیالانه امپریالیزم و همکنان شان به مسخره گرفته شده، چگونه میتوان به حد اقل آزادی، استقلال و حاکمیت ملی و ایجاد یک نظام با ثبات در پرتو عنصری به مفهوم انتخابات دست یافت. در حالیکه در انتخابات قبلی به استثنای چند انسان و تنی چندی از دلک ها بقیه تمام جنایتکاران نظام خلقی- پرچمی درهماغوشی با جنایتکاران جهادی و طالبی، نظام و پارلمان مضحک را با پشتوانه قانون کذائی و عاریتی بوجود آوردند که دارائی های تصادفاً بجا مانده از چپاول و تاراج را بصورت قانونمند در تبتانی و هماهنگی "رفیقانه" "برادر" و "ار مساویانه تقسیمات نمایند.

در چنین فضای عریان بیداد و جنایت، اختلاس و رشوت، کارمندان ادارات "نظام" - از وزیر فروخته شده تا سرباز غارتگر دروازه - با ترجیع منافع شخصی، گروهی و قومی بر منافع ملی در تمام واحدهای اداری، با رسوائی بی نظیر که مؤجد خود را نیز به حیرت واداشته است؟! برای چپاول ملت بیچاره ما چنگ و دندان تیز نموده و همانند کرکسهای لاشخوار هم بجان کشورمئله شده بدست امپریالیزم جهانی و هم به تن لاش لاش مردم بیچاره و اسیر ما پرداخته اند. همه متولیان نظام با نعره چور، وفاق سراسری را بوجود آورده اند. برای انجام این اعمال غیر انسانی و غیر ملی تحت نام حاکمیت اسلامی (این یگانه چتر دفاعی جنایت) که مجریان این سناریو بدان ایقان و اعتقاد بلا شک دارند، این بساط غم انگیز را جهت تأمین منافع حقیرانه خویش گسترانیده اند؛ با این حال و احوال مردم ما با کدام دلخوشی و باور به گزینش و انتخاب درندگان درنده تراز حال را بر فرایند روزگار غم انگیز خویش مقرر نموده گامی به جلو گزارند؟

کرزی و دارة چپاولگرش ملبس با لباس مندرس دموکراسی استعمار امریکا و غرب هشت سال تمام است که بر گرده مردم در بند ما، با شیوه های گوناگون سوار گردیده و در سه بار، هربار خرامانتر از پاربه اراده و خواست استعمار خوش خرامیده و ار بابش نیز از آن دل نکنده و بیشتر از پیش مجنوبش گردیده است. با وعده های چرب و دروغین در نخستین دوران پس از جنگ (جنگ ضد روس، جنگ مجاهدین پاکستانی و ایرانی در میان هم بر سر قدرت، حاکمیت قرون وسطایی طالبان) در انتخابات سال ۱۳۸۴ با حيله و تندی و رسماً و قانوناً به حیث رئیس جمهور افغانستان تقرر یافت.

در دوران حاکمیت کرزی، مبالغ هنگفتی از قرضه های گدائی شده تحت نام کمک به مردم افغانستان که در طبق های اخلاص از جانب امپریالیزم امریکا و متحدین غربی در طی کنفرانس های متعدد تصویب و به کشور ما سرازیر گردید، فقط در میان شرکای کرزی، بنا بر سهمیکه در نظام پوشالی داشتند، بصورت مناسب تقسیم گردید. ازین سرمایه های باد

افتخارات ملی میراث نیاکان ما در تضاد با قبول سلطهء امریکا و متحدین است!

به ادامه صفحه ۱۲

• **۷ توری یا «عده ای سرطانی» . . .**

بایست دست به کار شده و امید نجات برای ملت دردمند، فقیر، ستمدیده و گروگان شده خود را عملاً فراهم آورند.

به امید چنان روزی!



اوج قدرت



قهرنلت

و به امید دیدن نلت محتوم هم‌تاهای امریکایی و متحدین غربی سوسیال امپریالیزم در افغانستان!

از مسئولین محترم صندوق مراسلاتی شماره ۱ مونترپال کانادا صمیمانه تشکر نموده، از رسیدن مطالب ارسالی شان بدینوسیله اطمینان می دهیم.

آورده هیچ کار بنیادی وزیر ساختی که از یک جانب برای بیکاران کشور زمینه کار ایجاد نماید و از جانب دیگر اقتصاد کشور را رونق اساسی و پایدار دهد تا بپای خود بایستند، کاری صورت نگرفت. نظام با بی تفاوتی تمام در

برابر هیچ موضوع قضیه ای وارده، برخورد قاطعانه صورت نداد. حکومت همچون نظام دودمان آل یحیی، به داد مردم رنجیده مارسیدگی نکرد. عیاشی و فحاشی در کشور رونق غیر قابل کنترل کسب نمود و تشنه و رسوائی نظام گندیده و پوشالی کرزی را بر زمین زده، هیچ مجرمی توبیخ و یا مجازات نگردید.

برداره های دزدان و آدم ربایان رسمی و غیر رسمی مسلح هم در درون حکومت و هم در چوکات کمپنی های امنیتی مسلح داخلی و خارجی افزوده گشته و جرایم تزیید گردید. بر وعده های داده شده به مردم ما هیچ وقعی گذاشته نشد.

بر بیداد و استبداد استعمارگر در روستاهای جنوب، شرق و جنوب شرق کشور افزایش صورت گرفت، اثرات ماتم و مرگ بی رویه در جنوب توسط متجاوزین در میان مردم سایر نقاط کشور رنگ باخته و عملاً روحیه و احساس همدردی و هموطنی در برابر حوادثی که بالای مردم جنوب اعمال میگردد ضعیف شده رفت.

دهها مورد کشتار مردم غیر نظامی کشور ما توسط متجاوزین در بسی نقاط کشور، بسیار سهل و ساد و اشتباه پنداشته شده و با ارائه یک پوزش به هیچ گرفته شد.

... و حالا با در نظر داشت وجوهای فوقاً تذکر یافته، استعمار نمیخواهد که عناصر ملی و مترقی که تافته جدا بافته از سرزمین استعمار باشد، اجازه ورود به معرکه انتخابات دهد. بنا هر کسی که به میدان انتخابات وارد میشود بایستی در چاکری و مزدوری به استعمار و امپریالیزم یک سر و گردن بالا بوده و در تطبیق دساتیر و فرامین متجاوز با تعهد بیشتر از نوکر پیشتر سبقت قابل ملاحظه ای داشته باشد تا مورد قبول استعمار گزرا قرار گرفته و پیروز گردد.

در چنین شرایطی آیا تصور ما از انتخابات منصفانه و عادلانه همانا تعیین یک زمامدار و حاکم اصولاً وفادار و مدافع منافع علیای ملی کشور جنگ زده و مردم رنجیده آن خواهد بود و یا گزینش یک نوکر بی مقدار و عنصر فاقد ارزش ملی - تاریخی و فقط غلام حلقه بگوش استعمار و امپریالیزم؟ آیا مشارکت ما درینگونه انتخابات و تعیین زعیم ملی در شرایط حاکمیت استعمار، کار صادقانه خواهد بود و یا **عمل خائنه؟**

ارسالی: تافته گر
کابل- افغانستان
حمل ۱۳۸۸

تنها وحدت نظر و عمل نیروهای ملی - دموکرات با نیروهای انقلابی برای طرد کامل مداخلات خارجی در افغانستان می تواند امیدی برای فردای کشور و مردم آن باشد

مطلب رسیده از داخل کشور

سلاله ای از زاد مردان به جاودانگی پیوست !
 اکنون نخستین سبزه و گل‌های بهاری بر مزار انقلابی راستینی می‌روید که بهار زیبا و دل‌انگیز آزادی، رفاه و ترقی اجتماعی را در اندیشه‌های خویش می‌پرورانید. او در دوره موهوم پرستی و ایدئولوژی زدایی کنونی، سخت باورمند به صلابت و خلاقیت اندیشه‌های پیشرو عصر بود.

انجینر نورالرحمن در سال ۱۳۳۷ هجری در قریه درخیل ولسوالی رخه پنجشیر - دریک خانواده بی‌بضاعت و مستمند - دیده به جهان گشود. وی مکتب ابتداییه را در همان روستای خویش به پایان رسانید و متعاقب آن شامل لیسه عالی حبیبیه شد، در سال ۱۳۵۶ هجری سند فراغت خود را به درجه عالی اخذ نمود و در انستیتوت پولی تخنیک کابل به تحصیلاتش ادامه داد. در سال ۱۳۶۱ هجری با اخذ درجه عالی، سند لیسانس خویش را حاصل نمود. "انجینر نور" در دوران تحصیل در زمره محصلین ممتاز محسوب می‌شد. استعداد عالی و دانش مسلکی او ورد زبان هم‌دوره هایش بود و همواره مورد تحسین و تمجید آنان قرار داشت.

در سالهای اخیر، به اثر لیاقت و صف ناپذیرش به حیث یک طراح و مهندس با درایت ساختمانی، در شاروالی کابل مشغول ایفای وظیفه بود. به نسبت مهارت چشمگیر و پشتکار انکار ناپذیرش، کاندید سفر تحصیلی به جاپان شد. ولی مرگ نابهنگام مجال تکمیل این دوره تحصیلی را از وی ربود. در شش سال اخیر از مریضی جانکاه قلبی رنج می‌برد. گرچه با استفاده از فرصت معتم در جاپان مورد جراحی قرار گرفت و در هندوستان و پاکستان نیز به مداوا پرداخت، ولی همه این تلاش‌ها التیام بخش واقع نشد و در پانزدهم حوت ۱۳۸۶ هجری خانواده، دوستان و یاران خود را به سوگ نشاند. او هیچگاه از درد جانکاه و طاقت فرسایش شکوه نکرد. ولی درد‌ها و آلام مردم رنج‌دیده و حرمان کشیده برایش رنج آور و اندوهبار بود و هر لمح به نابودی عفریت ستم و اجحاف بر مردمش می‌اندیشید، اسالیب و شیوه‌های زدایش آن را تفحص و جستجو میکرد.

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان که - در جنگ عادلانه ضد روسی - برای حصول آزادی ملی، دموکراسی و عدالت واقعی، ترقی و رفاه اجتماعی، شرکت عملی در جنگ را جهت عمده مبارزه خود می‌پذیرفت، از سایر اشکال مبارزاتی نیز غافل نبود... و با کار تهورانه و روشنگرانه در پوهنتون کابل، توجه بسیاری از محصلین و محافل روشنفکری و اتحادیه‌های محصلین را بخود جلب نمود. به تاسی از چنین روش سیاسی و اتخاذ موضع انقلابی و مترقی و طرد ننگ اجنبی پرستی، عده کثیری از جوانان آزاده و روشن ضمیر جذب "ساما" شدند.

انجینر نوررحمن نیز با درک و شناخت مواضع علمی، در بحبوحه جنگ آزادیبخش ضد روسی به "ساما" پیوست. او جهت بر آورده شدن آرمان‌های خلق ما، نستوه و جانبازانه در صف پیکار آزادیخواهانه ایستاد و با طرد هرگونه وابستگی، از سگان زرین قلاده روس و جیره خواران ارتجاع جهانی و منطقه نفرت و انزجار عمیق داشت. و بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ امپریالیزم امریکا به بهانه مزورانه و ریاکارانه «تأمین امنیت جهانی» و اعلام جنگی نامحدود بی‌پایان «علیه تروریسم» به عملیات نظامی نابودگر علیه افغانستان پرداخت و کشور ما را عملاً اشغال نمود. بعد از اشغال کشور، انجینر "نور" در پرتوتجارب علمی با تمسک به اصول انقلابی و روحیه مبارزه آشتی ناپذیر، با طرد انحراف و ترفند «سرکوب ارتجاع و فیودالیزم توسط امپریالیزم» هرگونه سازش و تسلیم طلبی، پارلماناریزم و ریفورمیسم را مردود دانسته و تا آخرین رمق در دفاع از منافع خلق استوارانه مبارزه کرد.

روانش شاد و راهش پر هروباد!
 مرگ بر اشغالگران امریکایی و متحد پینش!
 مرگ بر تسلیم‌طلبان و خائنین ملی!
 یا مرگ یا آزادی!

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان «ساما»

حمل ۱۳۸۷ - داخل کشور

نیروهای واقعاً ملی و انقلابی بایست خود ممثل بدیل آزادیخواهانه مردم شوند!

مطلب رسیده از داخل کشور

آزادی! ای شباویز خونین بال تاریخ
بر بلندی های
وطن ام
پرواز کن، پرواز کن

رژیم مزدور و انتخابات

افغانستان امروزه سرزمینیست در جنگال امریکائیا و متحدین شان، که با اشغال و تسلط آن اهداف ویژه و ستراتیژیک خویش را دنبال مینمایند.

رژیم مزدور و دست نشانده نیز جهت مشروعیت بخشیدن خود در اذهان ملی و بین المللی، وپالش نمودن فکر معشوش خویش که مملو از پرازیت های امپریالیزم بوده، با درپیش کشیدن چند تا از همکنان بی مقدار خود، یکبار دیگر خویشتن را کارا تر از پار برای معامله آراسته و میخواد به مشاطه گری انتخاباتی بپردازد. یا هم شاید تباری میان امریکائیا و اروپائیا با در پیش کشیدن مهره های " با هم رقیب " یک نوع تعویض رادر میان کاندیدان بوجود آورد تا از یکجانب برای تأمین منافع بیشتر خود مزدور مطیع تدارک نمایند و از جانب دیگر با ایجاد این کشمکش افکار عامه مردم مظلوم مارا به نحوی اغوا نمایند.

ولی موضوع اصلی بحث اینست که درچنین شرایط ، کشور اشغال گردیده و مردم ما بدست امپریالیزم مورد آزار قرار می گیرند ؛ اوامر (امر ونهی) و فرامین نیز توسط استمار و متحدین شان صادر میگردد وکشور نیز در تب شدید و جانکاه تجاوز سیستم امپریالیستی میسوزد. با چنین وضع ، آیا مشارکت درچنین انتخابات جایز است؟ انتخابات ویا پیش کشیدن کاندیدا حتی بدتر از آن ، به نفع این ویا آن کاندید کمپاین نمودن چه دردی از درد های فراوان این ملت اسیر و در بند را مداوا خواهد نمود؟

معلوم است که مشارکت درچنین انتخابات ، جز مشروعیت بخشیدن به سیطره اشغالگران امپریالیستی و توجیه رژیم مزدور آن ، هیچ ارمغان دیگری نخواهد داشت.

استعمار آنچه را که قبلاً به این منظور مدنظر دارد ، پیروزی مزدوری به کرسی خونین ظلم و جنایت است تا جهت پیشبرد امور سیستم استعماری خویش از آن بهره گیرد. در اینجا ننگ و نفرین به کسانی احاله خواهد گردید که در این انتخابات امریکائی اشتراک ورزند، و تاریخ افغانستان ناگزیر سنگینی لکه سیاه این آدمهای بی ریشه ، بی مایه ، وطن فروش و اجنبی پرست را که به خاطر اشغال این سرزمین و صحه گذاشتن به متجاوزین و متحدین شان در تحکیم طوق بردگی کوشیده اند ، بر دامن خونین خود حمل نماید.

هموطنان با درک و غیورما درانتخابات کذائی مزدور انیکه ولو به هر نیتی خودرا کاندید این خیمه شب بازی سازند ، آنها را همراهی و همگامی نخواهند نمود. با قاطعیت امیال شوم استعمارگران را افشاء خواهند ساخت. ویرای مردم سیاه روز ما با دل و جان تفهیم خواهند کرد که با اراده امپریالیسم امریکا و متحدینش مزدور بی وجدانی خواهد رفت و چاکر بی همه چیز دیگری را به کرسی ارگ خواهند نشاند. چون در مدرسه ستم هیچگاه نمیتوان درس فضیلت ، آزادگی و انسانیت را آموخت. در تقویت این روند مزدورنه ، استعمار میخواد ملت مارا بیشتر حقیر و فقیر ساخته از آنها همچون اسیران به نحو دلخواه بهره برده به استحصال ذلت بار منافع خویش بپردازد.

استعمار با بهره برداری و حمایت برخی سازمانها مانند ملل متحد و بسا نهادهای توانمند وابسته به خود ش ملت مارا می خواهد در ظاهر با وارسنگی و آزادگی متبلور و شهره آفاق جلوه دهد ولی در عمل ، اسیر ، وابسته ، مقید و منقاد خویش گرداند.

استعمار با استفاده از فورمول معروف انگلیسی Divide and Rule "تفرقه بینانداز و حکومت کن" ، می خواهد ملت مارا فرقه فرقه ساخته به نام های قوم ، سمت و زبان قطعه قطعه نموده و هر قطعه را بمثابة لقمه لذیذ بدون درد سر به حلقوم خود فرو نماید. در حالیکه "هر کجا استعمار پا گذاشت ، خلق هارا سراسر از تحول فرهنگی خود و از هر نوع محتوی فرهنگی تهی کرد".

"سه زر"

افتخارات ملی میراث نیاکان ما در تضاد با قبول سلطه امریکا و متحدین است!

روشنفکران اصیل سرزمین ما باید به مردم سربلند ما تفهیم نمایند که راه نجات مردم این سرزمین به مرهم گزاری کذائی، یا گدائی هویت از یک کشور امپریالیستی ویا بوسیله مذاکرات دور میز های مهیا شده بوسیله استعمار میسر نبوده است، بلکه یگانه راه واقعی استحصال آزادی و زنده نگهداشتن هویت ملی ، همانا بسیج وتشکل مردمی در پرتو رهبری انقلابی وتدارک مقاومت مسلحانهء ضد امپریالیستی بوده میتواند ؛ زیرا تا زمانیکه ملت سلحشور و شجاع ما به وسیله تفنگ ومقاومت منفی حقوق حقهء خودرا بدست نیاورد و خود سرنوشت آزاد ومستقل خودرا تعیین ننماید ، هیچ مأمول دیگری ره به سر منزل مقصود آنها نخواهد گشود.

"استعمار نه یک ماشین متفکرو نه یک مغز متفکر و نه اهل خرد ومنطق است ؛ قهری است عریان در شکل طبیعی خود و این قهر جز در برابر قهر بزرگتر سر تسلیم خم نمی کند".

"فرانتس فانون"

هر چند اگر دسته بندیهای ارتجاعی وتنظیمی جهت گدائی وبدست آوردن مقداری پول ، به انتقاداتی حاشیوی رژیم بپردازند ، باز هم خدمتگزار سیستم امپریالیستی ونگهدار پایه های رژیم وابسته و مزدور خواهند بود. آنها ولو در تقابل با امپریالیزم حاکم ورژیم وابسته آن قرارگیرند ویا وابسته به امپریالیزم دیگری باشند ، در ماهیت قضیه تغییری بوجود نخواهد آمد.

بهر حال ، با بالا آمدن موضوع انتخابات ، دسته بندیهای ارتجاعی و تسلیم طلبان روشنفکر نما بازار معامله را گرم یافته ، درب هر مؤسسه وسفارتخانه را دق الباب می نمایند تا با سخن پراگنی کذائی و پرنفوذ نشان دادن خویش ، چند پولی را بدست آورند ویا هم اگر میسر گردد ، به جاه ومقامی دست یابند. اما ملت شجاع افغان ، این تسلیم طلبان بی آزر را با دقت تشخیص نموده و عملاً دریافته اند که این چاکران بی مقدار جز آسمان را باریسمان بافتن وحرافی نمودن ، چیزی بیش در بساط ذلیل خود ندارند. به قول فانون " روشنفکر استعمار زده موجودیست تجزیه شده ووامانده که بین او ومردمش دیوار چین حائل است".

به گفته شاعری:

روزی خواهد آمد که ساده ترین مردم میهن ما
روشنفکران ابتر کشور را به استنطاق خواهند کشید
از آنها خواهند پرسید

وقتی ملت به مانند آتش یک اجاق
کوچک وتنها

فرومیرد
به چه کاری مشغول بودید؟

۱۳۸۸/۲/۸

تیمور



**تأیید اشغال کشور و توجیه همکاری با دولت دست نشانده خیانت
به مردم افغانستان است!**

بتاریخ ۲۱ فروری ۲۰۰۹ محفل
بمناسبت سالگرد وفات المناک استاد
نورمحمد «تابش» در شهر ایبوردان
سویس برگزار شد. سطور پائین که با
اشعار گهربار زنده یاد «تابش» آراسته
شده اند، از جمله مقالاتی است که
در آتشب از طرف حضار قرائت گردید:

یک سال تمام بی «تابش» نور



زنده یاد نورمحمد «تابش»

پوره یکسال از سیه روزی می گذرد که در چاشتگاه آن ما یکی از فرزانه فرزندان دیار ما را به دردناکترین شکلی از دست دادیم. درینمدت نه تنها در عزای آن انسان شایسته تسلی نیافته ایم بلکه فشار نبود او و حسرت آنچه باید می شد تا از فاجعه جلوگیری کرد، هم مارا در خود می پیچد. کاش و ایکاش در جریان یکسالی که گذشت صدها بار از زبان هر کدام ما شنیده شد ولی دریغ و درد که دیر از وقت و فقط رنجی اضافه برسوگ بوده است.

صدافسوس که در جامعه عقب نگهداشته شده، ستمدیده، متلاشی و سردرگم ما، انسان های منور، فهیم، با درد، وطنپرست و ضدارتجاع و استعمار تا زمانیکه در قید حیات هستند، کاملاً اغماض شده کوچکترین ارجی به افکار، گذشته و خدمات شان گذاشته نمی شود. برخلاف، نظریه شرایط سیاسی و اجتماعی داخل و خارج کشور که تا حال به نفع قدرت های استعماری و ایادی

شان بوده به دون همتان و سازشکاران فرصت داده شده و جفاهای دیگر بر مردم روا داشته می شود. از جمله نه تنها خانین و وطنفروشان دستگیر و مجازات نمی شوند بلکه دوباره مسئولیت های مهم رسمی، با کمال پرروئی و پست فطرتی، به آنها سپرده میشود. باخانین و وطنفروشان شناخته شده و رسوا بعنوان افراد عاری از هرگونه حسابدهی در برابر مردم رفتار شده، در سایت های انترنیت مکرر و پرروئی های شان منتشر می شود و بر روی پرده تلویزیون هم ظاهر می شوند و راجع به حال و آینده افغانستان گویا نظر و مشوره می دهند. زهی وقاحت و دنائت!

درینجا بیشتر از مسئولین سایت های غیر «خلق» - پرچمی و غیر وابسته با دیگر وطنفروشان و همچنان از گردانندگان تلویزیون های خوشخدمت به وطنفروشان بایست پرسید که این چه «معجون مرکبی» است که به خورد مردم می دهید. مگر کشور آبائی ما را اولاً همین «خلق» - پرچمی هائی که شما با «خم و چم» از آنها استقبال می کنید، به بیگانه فروختند؟ مگر همین عمال قدرت های خارجی هموطنان ما را به اشکال فجیع بیرحمانه در زندان ها و پولیگون پلچرخ اعدام نمودند؟ مگر همین وطنفروشان «خلق» - پرچمی و همتاهای اخوانی، آخوندی، دوستمی و طالبی شان نبودند که هزاران فجایع را بر مردم ما روا داشتند؟ و آیا هنوز هم همین ها نیستند که با یکدست عوض کردن بداران روسی، پاکستانی، عربی، ایرانی و غیره شان با بداران امریکائی و متحدین غربی آن، صادقانه به بیگانگان خدمت می کنند؟ مگر همین ها نیستند که با صداکشیدن از حنجره «ناتو» و «ایساف»، خشم برحق و روحیه آزادیخواهی مردم سلحشور ما را

با اتهام رابطه داشتن با «طالب» و «القاعده» کتمان می نمایند؟، در حالیکه بداران تازه شان با کمال وقاحت، زورگویی و فاشیزم عریان، گاه و بیگاه به بمباران اجتماعات عادی مردم ملکی بخصوص محافل عروسی و شادمانی شان دست زده و با کشتار بیگناهان خمی هم به ابرو نمی آورند. و چون مجموع رسانه های خبری معتبر را در دست دارند و یا هم مطبوعات گویا آزاد مدافع سیاست های استعماری خود شان است، به سادگی جنایات خود را توجیه کرده بر آن پرده استتار می افکنند.

آری! زنده یاد «تابش» در جلاوطنی، شاهد ظهور و سقوط چندین وارث قدرت «خلق» - پرچم بودند و با هر جنایت و خیانت، طبع حساس شان به غلیان می آمد و دردهای ملی و تخطی ها از حقوق انسان را چه موزون در قالب شعر جا می دادند. آنهائیکه زندگی شان درخور و خواب، در حرص و آز و در رقابت های مضحک تجملی خلاصه می شود همانند آنهائیکه عقده مندانه و کینه توزانه بر انسان های مستغنی و آزاده می تازند، برایشان درک احساس و موقف آزادگانی چون زنده یاد «تابش» نا ممکن است. ولی با اعتماد بردرک و احساس عده نیک پندار و نیک کردار، به پیشواز یاد از دست رفتگان گرانقدر - و دقیقاً به گرامیداشت از استاد «تابش» - می شتابیم. و چه بهتر از به نوازش در آوردن تار نظم موزون اشعاروی زیرا هر آوای کلمات اشعار «تابش» تلور دردها و خشم برحق مردم ماست و منجمله درپارچه شعر «ناشکن» جایافته است:

«ناسکن»

صلح خون شد مجسم تا وطن آدیاد
 کشتن و نالیدن و آو و سخن آدیاد
 از پلان صلح بنگاه مل در ملک ما
 حیلۀ صیاد و مرغان چمن آدیاد
 در نفاق از بسکه ما داریم با هم اتفاق
 شیشه بشکستن ز نوع ناسکن آدیاد
 سرخوشان را چو دیدم در شکست و در گریز
 زور شمشیر شیدی کنن آدیاد
 چون دلیران رأیت پیکار حق افزاشند
 جزنت مضموری و دار و رسن آدیاد
 از نغان آبشار و سرزدن بایش به سنگ
 گریه های کودکان، موطن آدیاد
 میش ارباب نعم دیدیم در دنیای غرب
 شرفیان کیر در نج و سخن آدیاد
 آنچه واقع شد به مین از قدم نفس غیر
 کشتن و خار نگیری و موطن آدیاد
 آنچه را با «مار» خود این «براد» نامود
 یوسف و یعقوب و چاه و پیرن آدیاد

پیکر ملت کجا و کرم های شهور
 صبر ایوب و سلول های بدن آدیاد
 بسکه استبداد ملایان کور از حد گذشت
 وحشت تیمور لنگ، در زمین من آدیاد
 زندگی در غمگرم کوری ز امید است و بس
 روز مرگ و کیر و دار روح و تن آدیاد
 تاها خوش دیار خویش کاشتم در خیال
 طفلی و پستان مادر در زمین آدیاد
 دیده هام روشن به دیدار عزیز می شد کز او
 سره افتاد از نظر، سنگ سخن آدیاد
 جان شیرین دور از جانم آمده لب
 جان نشانی با به طرز کوهکن آدیاد
 گوش جان من بشد تا آشنای «آذخش»
 نعره های و خراش مردوزن آدیاد
 از سلوک رهبران راهزن «تابش» مرا
 کار بی ایمانی و لاف سخن آدیاد

عشق زنده یاد «تابش» به
 کشور آبنائی اش چون خورشید
 بر همگان آشکار بود که بارها
 اشعه گرم آن
 خور را همانطوریکه در بالا شاهد
 بودیم، با سوز فراق در جلا وطنی
 ، ازورای کلمات منظوم به
 دید خواننده و سمع شنونده رسانده
 بود. به شعر «ساغر» گوش فرا
 دهیم:

«ساغر»

عزم خود سنگین به قصد رفتن کشور کنم
 در هوایش جان سپارم بار خود کمتر کنم
 که قضا را در محیط آرزو، رهبر کنم
 تشنه کنی را چاره با آب دم خنجر کنم
 مردنم در انزوا، یکی بهتر بود
 بی که همرازان خود اشخاص افشاگر کنم
 حرف حق هر چند باشد تلخ مانند شراب
 گوش خود از بر آن شیرین ادا، ساغر کنم
 از خموشی شد دل امیدوارم، غم درون
 گر کنم افغان مبادا گوش عالم گر کنم
 سر، کلاه شمشت و جاده از چه می خواهد زمین
 کرنخی خواهد که قارش به «دوسر کنم»
 به که از شر شرعیم پناه از بلخ و وحش
 همشین مار کردم، احترام خنجر کنم
 در خداوندی مردم جای شک و شبه نیست
 خویش را بر چه بی ایمان و ناباور کنم

بسکه مدوشم ز صهبای تنهای وطن
نسبت میخاند رابر چشمه کوثر کنم
شاعر دور از وطن، ستم که از نادیده گی
گاه و شیر کاواو، تشیه سیم و زر کنم
شهر «تابش» گزیده سوزدا سخوان خالمان
جای دندان ما، دانش راپر از اهل کنم

وبالاخره ، «تابش» آن مجمر اخگر صداقت و تابنده نور خلوص ، لفاظان و حرافان پر مدعا را در رابطه با رویدادهای مصیبتبار وطن و مظالم رواداشته بر ملت با شهامت ما ، آماج انتقاد برحق قرار داده و متعاقب آن بنیادگرایان ، این دشمنان سوگندخورده قماش دینی مردم ما و بخصوص خصومت بنیادگرایان با زنان کشور رابه تیرکین می بندد. عنوان شعراست «این گز و میدان»:

باشق ز راندوزی! تو خدمت مردم؟
ای مدعی، سیم بدن این گز و میدان
میار و طندستی در خدمت خلق است
دیگر بود جای سخن این گز و میدان
آواره ام و کشور بیجانم چو کوراست
کالاب تن ما است کفن این گز و میدان

آن مشت خنباری که نیش بمن آرد
بهر بود از منگ خن این گز و میدان
عریانی، عزیز است ز جبرانی که باشد
چون خلعت شاهانه تن این گز و میدان
بازار سلاح ما که بود کرم به کیتی
بایم خریدار من این گز و میدان
مضوری صفت «ره حق نغره زانیم»

کی ترس ز داراست و رسن این گز و میدان

خدمت به سنگش بود کار سنگر

گر گس نشود مرغ چمن این گز و میدان

بنیادگرا، منظر مکرری و ریائی

اسلام توریث است و چمن این گز و میدان

بخش، نه بد فمند توان بودن پیروز

بی ستم فالانده زن این گز و میدان

بی نقش زنان، نقشهء ناقش بر آب است

ای مدعی، حکمت و فن این گز و میدان

تاگر نشود کوش جهانی ز خفاش
افغان کند باز دهن این گز و میدان
«تابش» توانی ز خرافات جهیدن
تا سنگنی این رسم کمن این گز و میدان

جاویدان باد خاطرهء
تابناک استاد نور محمد
«تابش»!

شهر ایبویردان - سویس
۲۱ فبروری ۲۰۰۹

هموطنان ارجمند!
شما می توانید مطالب
ارسالی تان را مثل گذشته
در لفافه به صندوق
مراسلاتی «آذرخش» که
نشانی آن در بالای صفحهء
اول نشریه درج است
بفرستید و یا هم از طریق
الکترونیکی با آدرس ایمیل

aazarakhsh.afg@gmail.com

با ما در تماس شوید.
با تمنیات نیک

«این گز و میدان»

گر خادم خلقی و وطن این گز و میدان

لغابی کمن لاف مزین این گز و میدان

سربازی و ایثار بود تکیه کلامت

قربان تو کردد سرمن این گز و میدان

در جستجوی بهار

کجائی ، های

بهار رفته در قعر زمستان های خواب آلود و ناپیدا

تورا در بیشه های نیلی سرد زمستانها

رهروان بیقرار کوجه های باور فردا

در مزار آباد نارون های شرفستان

می جویند

کجائی ، های

صدای گامهایت را

خروش لاله های سرخ صحرائی

زبان آشنای رویش برگ و گیاه و باغ

هزاران دست بی پهنای خون آلود

مبارکباد می گویند

و موج قوغ های سرخ خون آلود

فراز خانه های عاشقان تو

حدیث بادهای وحشی سرد زمستان را

به گوش ناخدای باغ می خوانند

کجائی ، های

سلامت باد!

حسب «مهمند»